# تاریخ واسباب

# جرح راویان

# در اصطلاح محدثین

تألیف

شیخ حامد فیروزی

مکتبة منهاج السنة

# تاريخ واسباب

# جرح راويان

# در اصطلاح محدثين


تألیف

شیخ حامدفیروزی



ناشر : كانال مكتبة منهاج السنة

# ****مشخصات ****

عنوان : **تاریخ و اسباب جرح راویان در اصطلاح محدثین**

تالیف : شیخ حامدفیروزی حفظه الله

ناشر: مکتبه منهاج السنة

تاریخ نشر : تابستان - ۱٤۰۱

آدرس کانال تلگرام مکتبه منهاج السنة

---

{@Mbmenhajsa96}

# فهرست

عنوان صفحه

## بسم الله الرحمن الرحیم

## مقدمه

ان الحمد لله الرب العالمین والصلوة والسلام علی من لانبی بعده-

بحث سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم در بالاترین درجه‌ی اهمیت قرار داشته و از مباحث بنیادین عقیده‌ی اسلامی است. به ویژه زمانی که آنرا از زاویه‌ی وجود دسیسه‌ها ونیرنگهایی که به قصد منحرف نمودن امت اسلامی از سنت پیامبر و القای تردیدها درآنچه نسلها را به پیامبرشان مرتبط می‌کند، مورد توجه و بررسی قراردهیم.

سخن از نقد راویان و روایات مسأله‌ای ساده وآسان نیست. ومباحث جرح وتعدیل واسبابی که موجب آن می‌گردد بسیار زیادند.

از اموری که محدثان در اولویت قرار داده و در تحقیق وتألیف، نهایت تلاش‌شان را بکار گرفته‌اند، شناسائی احادیث ضعیف و موضوع است، تاجائی که موجب شده محدثان برای بیان حق در باب جرح وتعدیل عمرشان را وقف نمایند. و بیان کنند که همه‌ی آنچه به پیامبر نسبت داده شده، صحیح نبوده ونیز این طور نیست که تمام احادیث پیامبر مورد بازیچه‌ی دسیسه‌گران واقع شده باشد، طوری که گمان رود همه‌ی سنت مشکوک ومحتمل است.

هدف ما این است مجموعه قواعدی که درکتابها و نوشته‌های محدثان درخصوص شرح وتوضیح اسباب طعن در راویان است،گردآوری وترجمه کنیم تا عموم مسلمانان به ویژه جوانانی که پس از جمود فکری طولانی وارد صحنه‌ی بیداری اسلامی شده‌اند، با آنها آشنا شوند، آنانی که زندگی اسلامی، وجودشان را جان تازه‌ای بخشیده، و بیداریشان با دلهای مشتاق و هدف‌هایی همراه است که می خواهند به مردم سخنان پیامبر را بازگو کنند لیکن به دلیل عدم آگاهی از احادیث صحیح و اهمیت آن وخطر پیامدهای دروغ گفتن بر پیامبر، روایات جعلی و دروغ را به نام حدیث پیامبر نقل می کنند. مخصوصاً به نقل روایات غریب و شگفت انگیزکه معمولاً به صورت داستان ولطیفه است توجه بیشتری دارند درحالی که روایات صحیح بدین صورت بسیار کم است.

در برابر اینها گروهی نیز هستند که بدون توجه به ضوابط وقواعد محدثان، روایات را مورد طعن قرار داده و با عقل، شبهات و برداشتهای غیر صحیح آنهارا رد می کنند. با اینحال نیز خودشان را پیروان حقیقی سنت می‌دانند وحتی بالاتر از اینها، گروهی هستند که بازمزمه‌ی بسنده کردن به قرآن، همه‌ی سنت را رد می کنند.

عملکرد این گروهها ما را برآن داشت تا به‌گردآوری مجموعه‌ای ازضوابط و قواعد محدثین که بوسیله‌ی آنها سنت حفاظت شده، جهت آگاهی دعوتگران و شفاف نمودن موضوع، اقدام کنیم .

در طول این مباحث به میزان دقت، تقوا، وقدرت ظرافت کلمات محدثین درجرح (با ضابطه) پی‌خواهیم برد. امید است علاقمندان به سنت به این موضوع توجه بیشتری نمایند و مورد قبول حق واقع شود.

حامدفیروزی

## داشتن اسناد پاک وشفاف ازویژگی‌های امت محمد ﷺ است:

داشتن اسناد به خصوص اسناد پاکی که تمام شرایط صحت را داشته باشد از نعمت هایی است که الله با آن برما مسلمانان منت نهاده واحسان کرده است.

ابن حزم می گوید :« نقل قول منفصل زنجیر گونه‌ی افراد ثقه-مورد اعتماد- از یکدیگر تا پیامبر، خصوصیتی است که الله فقط به مسلمانان داده است، ودر میان بسیاری از یهودیان روایات مرسل ومعضل یافت می‌شود ولی با آن روایات هرگز نمی‌توان دین موسی را همانند دین محمد دانست، زیرا بین آنها وموسی بیشتر از ۳۰ دوره فاصله است وفقط می‌توانند روایاتشان را تا شمعون و امثال او برسانند». ودر ادامه می گوید:

« در میان نصاری نیز چنین اسنادی وجود ندارد مگر تنها در تحریم طلاق، وناگفته نماند که در اسناد آنان- یهود ونصاری- افراد دروغگو و مجهول بسیار زیاد است».

ومی گوید:« هرگز یهود ونصاری نمی‌توانند روایاتشان را با سند صحیح، از طریق یاران، پیروان وتابعان تا پیامبرانشان به اثبات برسانند وبالاترین حدی که اسنادشان را می‌رسانند، شمعون و پولس است».[1]

## تاریخ جرح راویان حدیث:

---

[1]. تدریب الراوي ۱۵۹/۲

تاریخ جرح در اسلام به زمان پیامبر برمی گردد ودر قرآن کریم به اصل جرح اشاره شده است. الله متعال به مؤمنان دستور داده تا در خصوص اخباری که می شنوند تحقیق و بررسی کنند ومی فرماید: یا أیها الذین آمنوا إن جاء کم فاسق بنبأ فتبینوا ) (حجرات/۶).

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه فاسقی خبری آورد، تحقیق کنید»

ومی‌فرماید: «وأشهدوا ذوی عدل منکم»: (دو شاهد عادل از خودتان بگیرید). (طلاق/۲).

**علمای جرح وتعدیل می نویسند:** در زمان پیامبر بعضی از افراد، مورد نقد و جرح قرار گرفته‌اند، رسول الله در خصوص شخصی که اجازه‌ی ورود خواسته بود، فرمود (بئس أخوالعشیره)« اخوالعشیره- لقب آن فرد بود- شخص بدی است».

بحث جرح و تعدیل راویان از همان عصر صغار صحابه مانند ابن عباس (م/ ۶۸ ه.ق) وانس بن مالك (م/۹۳ ه.ق) آغاز شد[۱] وپس از صحابه، تابعینی مانند سعید بن مسّیب (م/۹۳ ه.ق) شعبی (م/۱۰۴ ه.ق) ابن سیرین (م/۱۱۰ه.ق) و اعمش(م/ ۱۴۸ه.ق) با اقتدا به رسول الله واصحابش، اقدام به جرح و تعدیل راویان کردند، سپس محدثین کرام این امر را با توجه واهمیت بیشتری دنبال

۱. ر.ک مقدمه‌ی الکامل، ابن عدی

کردند. شعبه بن حجاج (م/۱۶۰ ه.ق) اولین کسی بود که با توجه ودقت فراوانی این بحث را بصورت عملی پی گیری نمود، حتی برخی گفته‌اند که او اولین کسی بوده که درباره‌ی جرح وتعدیل راویان سخن گفته است و فقط از راویان ثقه- قابل اعتماد- حدیث روایت کرده است. امام مالك یکی دیگر از علمایی بود که به مسئله‌ی جرح و تعدیل راویان توجه ویژه‌ای داشت.[1]

از مشهورترین علمای جرح و تعدیل در قرن دوم هجری می‌توان : معمر (م/۱۵۴ه.ق) هشام دستوائی (م/۱۵۴ه.ق) اوزاعی (م/۱۵۷ه.ق) سفیان ثوری(م/۱۶۱ه.ق) حماد بن سلمه (م/۱۶۷ه.ق) و لیث ابن سعد (م/۱۸۵ه.ق) را نام برد. پس از اینها گروهی دیگر از علما به جرح و تعدیل پرداختند که عبارت بودند از: عبدالله بن مبارك (م/۱۸۱ه.ق) فزاری (م/۱۸۵ه.ق ) ابن عینیه (م/۱۹۸ه.ق) و وکیع بن جراح. و از مشهورترین علمای جرح وتعدیل دراین مرحله یحیی بن سعید قطان (م/۱۹۸ه.ق ) وعبدالرحمن بن مهدی (م/۱۹۸ه.ق) بودند، که در مورد آنها جمهور علما گفته‌اند: این دو نفر در درجه‌ی بالاتری نسبت به سایرین قرار داشته و سخنانشان در بحث جرح وتعدیل بیشترحجت است، بنابراین هرکس را این دو نفر موثّق دانسته‌اند،

[1]. أضواء علی السنة المحمدیة / ۳۳۱

روایتش قابل قبول، و هرکس را جرح کرده‌اند روایتش مردود است، و در خصوص راویانی که توثیقشان نزد علما مورد اختلاف است، ترجیح این دو معتبر است.[۱] پس از آنان طبقه‌ای دیگر از علما، این فن را دنبال کردند، که مهمترین آنان عبارت بودند از: یزید بن هارون (م/۲۰۶ه.ق) ابو داوود طیاسی (م/۲۰۴ه.ق) عبدالرزاق بن همام (م/۲۱۱ه.ق) و ضحاک بن مخلد (م/۲۱۲ه.ق).

پس از آن، مرحله‌ی تصنیف و تألیف کتابهای جرح و تعدیل آغاز شد و اولین کسانی که در این فن کتاب نوشتند عبارت بودند از: یحیی بن معین (م/۲۳۲ه.ق) احمد بن حنبل (م/۲۴۱ه.ق) محمد بن سعد- مؤلف کتاب طبقات- (م/۲۳۰ه.ق) وعلی بن مدینی (م/۲۲۴ه.ق). وپس از آنها محدثینی همچون امام بخاری، مسلم، ابوزرعه رازی، ابو حاتم رازی، ابو داوود راه آنها را ادامه دادند.

تحقیق وتألیف کتابهای جرح وتعدیل تا قرن نهم هجری ادامه یافت، و برای علما وصاحب نظران این فن شناسایی رجال و راویان حدیث آنقدر اهمیت داشت که آنها در این راه از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکردند. از ثمره‌ی

---

[۱]. السنۀ و مکانتها فی التشریع الإسلامی/۱۱۰

همین تلاش و کوشش آنان است که امروزه می‌توان به آسانی هر یک از کسانی که حدیث روایت کرده اند را در کتابهای جرح وتعدیل شناخت.

باید دانست که کتابهای جرح وتعدیل سه دسته‌اند:

۱. برخی فقط راویان ثقه را ذکرکرده‌اند، مانند: ثقات ابن حبان بستی، ثقات ابن قطلوبغا- چهار جلد است، ثقات خلیل بن شاهین

کتابهایی که فقط راویان ضعیف را ذکر کرده‌اند، مانند: الکامل فی الضعفاء ابن عدی، ضعفای عقیلی، مجروحین ابن حبان، ضعفاء و متروکین دارقطنی.

۳. کتابهایی که هم ثقات وهم ضعفا را ذکر کرده‌اند، مانند: سه کتاب- تاریخ صغیر، تاریخ اوسط وتاریخ کبیر-بخاری، جرح وتعدیل ابن أبی حاتم، طبقات کبری ابن سعد.

شایان ذکر است تمام أئمه‌ی این فن در باب جرح یکسان و در یک سطح نبوده، بلکه سه دسته‌اند:

۰۱ متشددین- سخت گیر در تأیید راویان- مانند: یحیی بن معین و یحیی بن سعید قطان

۰۲ متساهلین- آسانگیر در تأیید راویان- مانند: ترمذی، حاکم و ابن مهدی

۰۳ معتدلین- میانه‌رو در تأیید راویان- مانند: احمد، بخاری و مسلم.

## شفاف سازی اسناد از دیدگاه علمای اسلام:

ابو علی جیاتی می‌گوید: الله سه چیز را به این امت اختصاص داده است:

۱) اسناد (سند شناسی). ۲) انساب (نسب شناسی).

۳) اعراب (حرکت گذاری کلمات).

باید دانست که اسنادخصوصیتی بسیار ارزشمند، از ویژگیهای این امت و سنت مؤکده است. محمد بن حاتم‌بن مظفر می‌گوید: «همانا الله این امت را اکرام نموده و با اسناد آن را شرف و فضیلت داده است، و روایات هیچ امتی از امتهای گذشته و جدید اسناد ندارند، فقط آنان کتابهایی بدست دارندکه با نوشته‌ها و روایات خودشان مخلوط کرده‌اند، به گونه‌ای که نمی‌توانند آنچه الله در تورات و انجیل نازل کرده را از روایاتی که افراد غیر ثقه افزوده‌اند، تشخیص دهند، این امت را الله با پیامبرش عزیز گردانیده و پیروان پیامبرﷺ روایات و احادیث او را از افراد ثقه‌ای که در زمان خودشان به صداقت و امانت داری معروف و مشهور بوده‌اند، می‌پذیرفتند و به همین صورت احادیث پیامبرﷺ را جمع‌آوری کردند، و آنان برای گردآوری احادیث سخت به جستجو می‌پرداختند تا اینکه افرادی را که دارای حافظه‌ای قویتر و قدرت نگهداری بیشتری بودند و با اساتید همنشینی بیشتری داشتند، شناسایی کردند و هر حدیث را از ۲۰ طریق و یا بیشتر می‌نوشتند و آن را از غلط و لغزش‌های

احتمالی پاك و خالص می‌کردند و حرف به حرف آن را می‌نوشتند و حروف را می‌شمردند، تا دقیق‌تر و صحیح‌تر به ثبت رسد و از هرگونه دخل و تصرف آراسته شود) این فضیلتی است که الله به این امت داده است[1].

## دیدگاه علمای اسلام در ثبت علم با اسناد:

۱) یحیی بن معین : یحیی بن معین گوید: «داشتن اسناد عالی، نشانه‌ی نزدیکی به الله و سید المرسلینﷺ است، آنانی که همتی بلند و روحیه‌ای قوی داشتند، به قصد ملاقات با علمایی که اسناد عالی نزد آنان بود به شهرهای دور دست می‌رفتند و فاصله‌های طولانی را طی می‌کردند، و اگر بدلایلی نمی‌توانستند حضورا به خدمت اینگونه دانشمندان برسند، تلاش می‌کردند از آنان اجازه بگیرند و از راه مکاتبات و در خواستها از دانش ارزشمندشان استفاده کنند و این یکی از انواع کسب علم در نزد اهل حدیث و علمای مشهور و فاضل در قدیم و جدید است»[2].

۲)ابو محمد عبدالله بن مبارك متولد ۸۱ ه.ق

[1] ۰ المواهب الدنية و شجرة النور الزكية/۱۱.

[2] ۰فهرسه ابوالحسن نوری – به نقل از شجره النورالزکیه/ ص۱۳.

ابن مبارك گوید: «اسناد جزئی از دین است و اگر اسناد نبود هرکس هر چه می‌خواست می گفت»[1]. و می گوید: «ارزش و برتری حدیث در آن نیست که اسناد آن کوتاه و (به پیامبرﷺ) نزدیك باشد بلکه ارزش و برتری حدیث در صحت رجال آن است»[2].

۳) سفیان ثوری گوید: « اسناد اسلحه‌ی مؤمن است، وقتی اسلحه نداشته باشد با چه وسیله‌ای می جنگد»[3].

۴) یزید بن زریع گوید: «هر دینی قهرمانانی دارد و قهرمانان این دین صاحبان اسناد هستند»[4]. و سفیان بن عینیه گوید :

یك روز زهری حدیثی (با اسناد) روایت کرد به او گفتم : چرا بدون سند حدیث روایت نمی کنی؟ گفت: آیا می‌توانی بدون نردبان بر بام بالا روی؟»[5]. این موضوع اشاره دارد به آن حدیث پیامبرﷺ که فرموده: «**نضـــر الله**

۳ و۴ . ر.ك، شجره النور الزکیه/ ص۱۱. و مقدمه‌ی صحیح مسلم و تدریب الراوی/۲/.۱۶۰

۵ . همان منابع قبلی.

۶و۷ ۰ شجره النور الزکیه فی الطبقات المالکیه/ ص۱۱، و مقدمه‌ی صحیح مسلم و تدریب الراوی/۲/.۱۶۰

۸ . ابو داود، کتاب العلم ترمذی، العلم ۱۴۱/۴و ابن ماجه و غیره.

۹. الشجره النور الزکیه/ص۱۱.

۵ . شجره النور الزکیه/۱۱، مقدمه‌ی صحیح مسلم و تدریب الراوی/ج۲،ص۱۶۰.

**إمرأ سمع مقالتي فحفظها و وعاها فأداها كما سمع** »[1]. ( الله خرّم و با نشاط گرداند کسی را که سخن من را شنید. و حفظ کرد و آن را در حافظه‌اش جای داده و سپس آن را به همان صورتی که شنیده به دیگران برساند). محدثین برای تحقیق و تبیین راههای رسانیدن احادیث مسیر زیادی را می‌پیمودند و در راستای همین امر قواعدی را برای نقل احادیث و روایات وضع کرده‌اند. یحیی بن عبدالله بن بکیر گوید: «وقتی -پس از جمع آوری و نوشتن- مؤطأ را به امام مالک تقدیم کردیم، مردی از مغرب به او گفت: این را از قول تو به مردم نقل می کنم آیا می توانم بگویم مالک این حدیثها را به من گفته است؟ گفت: «آری این کتاب را از قول من به مردم نقل کنید و بگوئید: حدثنا به مالک»[2].

۵) محمد بن شهاب زهری، متولد ۱۲۴ه.ق.

عتبه پسر ابو حکیم گوید: ( پیش اسحاق بن ابی فروه بودم که زهری هم حضور داشت، ابن ابی‌فروه می گفت: قال رسول الله ﷺ، قال رسول الله ﷺ - روایات را بدون سند ذکر می کرد- زهری گفت: ای ابن ابی فروه الله تو را نابود کند چه چیز تو را بر الله جسور و بیباک کرده که برای حدیثت سند

[1] . همان منابع.

[2] . همان منابع

بیان نمی کنی، همین طور بدون سند و ضابطه حدیث روایت می کنی و به پیامبر ﷺ نسبت می دهی)[۱].

۶) یحیی بن سعید گوید: (به حدیث نگاه نکنید، به اسناد آن توجه داشته باشید، اگر سند آن صحیح بود آن را قبول کنید، اگر سند آن صحیح نبود با آن حدیث فریب نخورید.

## اسباب جرح راویان در ا صطلاح محدثین:

الف) جرح – رد صلاحیت - راوی به سبب مبتدع بودنش:

محدثین برای حفظ سنت، قواعد و ضوابطی مقرر کرده‌اند که بخشی از این قواعد مربوط به راویانی است که احادیث را روایت کرده‌اند، و اسباب مختلفی وجود دارد که راویان به وسیله آنها مجروح به حساب می‌آیند و روایاتشان از نظر محدثین قابل قبول نیست، از آن جمله اسباب زیر است:

۱) جرح راوی به سبب مبتدع بودنش. ۲) جرح راوی به سبب اختلاط در حافظه‌اش. ۳) جرح راوی به سبب متهم بودن به دروغگویی. ۴) جرح راوی به سبب فراموشی، فاسق بودن و یا اشتباهات فاحش در روایات. ۵) جرح راوی به سبب مخالفتش با کسی که از او بیشتر مورد اعتماد محدثین است.

---

[۱] مقدمه‌ی علوم الحدیث/۶.

تعریف بدعت : یعنی نوآوری در دین، بدعت به راه و روشی نو پیدا در دین گفته می‌شود که با شریعت شبیه بوده و به قصد عبادت و نزدیکی به الله انجام می‌شود و دلیل شرعی صحیحی بصورت اصل یا وصف بر صحت آن وجود نداشته باشد، به همین دلیل تمام بدعتهای در دین مذمومند. اگر راوی علی رغم داشتن تقوا و حافظه‌ی قوی، معتقد به امری باشد که مستلزم کفر است، به سبب این بدعتش، کافر می‌شود؛ مانند: کسانی که معتقدند الله جسم است و علم الله در جزئیات را انکار می کنند و می گویند قرآن مخلوق است، پس نمی توان به آنان احتجاج نمود و روایتشان قبول نمی‌شود و قول راجح و معتبر در این خصوص این است که هر کس امری متواتر از مسائل شرعی که از بدیهیات دین باشد را انکار کند و یا عقیده‌ای خلاف آن داشته باشد، کافر است و متخصصان امر بر این مسئله اتفاق داشته‌اند. ابن جحر می گوید: (حقیقت این است که روایت هر بدعتگذار تکفیر شده، رد نمی‌شود، زیرا هر گروهی ادعا می کند که مخالفانشان بدعتی هستند و گاهی مبالغه کرده و مخالفانش را تکفیر می کنند، اگر ما این مسئله را بصورت مطلق بپذیریم لازمه‌اش تکفیر تمام گروهها است[1]. ولی اگر بدعت مبتدع موجب فسق او

---

[1] ٠شرح نخبه الفکر/ ١٠١ ، و تدریب الراوی /٣٢۴/١.

شود، حقیقت این است که در روایتش با شرایطی که علمای علم مصطلح الحدیث ذکر کرده‌اند، قبول می‌شود، از جمله‌ی آن شرایط این است که :
۱) از کسانی نباشد که به بدعتش دعوت دهد. ۲)روایت او از روایاتی نباشد که موجب ترویج بدعتش گردد.

علامه محمد نجیت مطیعی در حاشیه‌اش بر«نهایه السول» می‌نویسد: (حقیقت این است که روایت همه‌ی کسانی که اهل قبله هستند مانند ما نماز می‌خوانند و مطلقا به تمام آنچه پیامبرﷺ آورده ایمان دارند، پذیرفته می‌شود، این تا زمانی است که آن شخص معتقد به تحریم دروغ گفتن باشد، زیرا در این حالت امکان ندارد که بدعتی بوجود آورد مگر اینکه بدعتش را بگونه‌ای تاویل می کند که مستند از قرآن و سنت باشد و این تاویل او بر اساس اجتهادش است و هر مجتهدی دارای پاداش است هر چند بر خطا باشد)[1].

در میان محدثین اختلافی نیست که اگر راوی مبتدع، در بدعتش به حدی برسد که یکی از امور بدیهی شریعت را انکار کند یا عقیده‌ای بر خلاف یکی از آنها داشته باشد، قطعا کافر است؛ زیرا این مسائل محل اجتهاد نیست بلکه فراتر از اجتهاد است، و چنین فردی آگاهانه حق را انکار می کند، و در نتیجه کافر می‌شود و کفرش را آشکارمی‌نماید، بنابراین مطلقا روایتش پذیرفته

[1] ٠حاشیه مطیعی بر «نهایه السول» ۷۴۴/۳

نمی‌شود، وتمام علما و آگاهان این فن، روایت چنین فردی را خواه دروغ را حرام بداند یا نداند، رد کرده‌اند. امام شافعی می‌گوید: (گواهی بدعتیان را قبول می‌کنم، بجز ‹خطابیه› را؛ زیرا این گروه بنفع طرفدارانشان گواهی بدروغ می‌دهند و این از اعتقاداتشان است)[1].

خطیب بغدادی در ‹الکفایه› پس از نقل این سخن امام شافعی می‌گوید: (این سخن از ابن ابو لیلی، ثوری و قاضی ابو یوسف نیز نقل شده است).

محدثین روایت مبتدعی که به بدعتش دعوت می‌دهد را رد کرده و از احتجاج بدان خودداری کرده‌اند، زیرا نیك پنداشتن بدعتش او را به تحریف روایات و کم و زیاد نمودن و انواع حیله‌ها و سانسور روایات بر حسب اقتضای مذهب و بدعتش، تحریك می‌کند.

## موضعگیریی امام مالک در خصوص روایات مبتدع:

امام دار الهجره، مالك بن انس رضی‌الله‌عنه معتقد است، روایت مبتدعی که بدعتش منجربه کفر یا فسق او شود، پذیرفته نمی‌شود، و می‌گوید: (مطلقا روایت بدعتی قابل احتجاج نیست)[2]. امام مالك این دیدگاهش را توجیحی قابل قبولی کرده و می‌گوید: (زیرا روایت از مبتدع موجب ترویج بدعت و

[1] ٠تدریب الراوی /١/٣٢٥.

[2] ٠تدريب الراوي/ ١/٣٢٥، این نظریه را خطیب از قول امام مالك نقل کرده است.

ستایشش می‌شود و مبتدع به سبب بـدعتش فاسـق اسـت هـر چنـد بـدعتش را تاویل کند و روایتش همانند روایت فاسـق بـدون تاویـل رد کـرده مـی‌شـود، همچنانکه کافری که کفرش را تاویل می کند با کافری که کفـرش را تاویـل نمی کند، برابرند)[1].

## اقوال محدثین در پاسخ امام مالک:

جلال الدین سیوطی در شرح متن نووی مـی گویـد: (قـول اول کـه قـول امـام مالك است، ضعیف است. به دلیـل اینکـه بخـاری، مسـلم و دیگـر محـدثین، بسـیاری از روایـات مبتـدعان ماننـد عمـران بـن حطّـان و داود بـن حصـین، را حجت دانسته‌اند)[2].

ابن حبان گوید: (روایت مبتدعی که به بدعتش دعوت دهـد، مـردود اسـت و روایت دیگر مبتدعان که بـه بدعتشـان دعـوت نمـی‌دهنـد، -بـدون تفصـیل- پذیرفته است).

ابـو اسـحاق جوزجـانی اسـتاد ابـوداود و نسـائی درکتـاب ‹معرفـه الرجـال› می‌نویسد: ( برخی مبتدعان از حق منحرف و در گفتار صادق‌اند، آن دسـته از

---

[1] ٠تدریب الراوی /۱/۳۲۵.

۵و۶ . تدریب الراوی /۱/۳۲۵، عمران بن حطان سدوسی، «صدوق» است ولی معتقد به مذهب خوارج است و از طبقه‌ی سوم (من الثالثه) و در سال ۸۴ وفات کرده است.

روایات این گونه افراد که منکر نباشد و بدعتشان را تقویت نکند، ناگزیر باید پذیرفت).

حافظ ابن حجر در «نخبة الفکر» می‌نویسد: (سخن جوزجانی درست است؛ زیرا رد حدیث مبتدع دعوتگر-به بدعتش- به این علت که روایتش موافق مذهبش بوده، هر چند دعوت به بدعتش نباشد، بجا و شایسته است)[1].

حافظ ذهبی[2] در المیزان می‌نویسد: بدعت بر دو قسم است:

۱) بدعت صغری؛ مانند: غلو کنندگان در مورد علی رضی الله عنه و آنانی که جنگ کنندگان با علی را بدگویی می کنند، اینگونه افراد در میان تابعین و تبع تابعین بسیارند و اینان علی‌رغم دینداری و پرهیزکاریشان در حق علی رضی الله عنه غلو کرده و مقام ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه را کم می‌دانند و به این عقیده‌اشان هم دعوت می‌دهند، حدیث این افراد حجت نیست و ارزشی ندارد و در میان اینان کسی صادق و امین یافت نمی‌شود، بلکه دروغ شعارشان و ماهیت و پوشش آنها، نفاق است›[3]

## اقوال علما در باره‌ی مبتدعان:

---

[1] ٠شرح نخبة الفکر / ص۲۴.

۲ ٠تدریب الراوی / ۱/۳۲۶و۳۲۷.

[3] ـ ٠تدریب الراوی /۱/۳۲۶و۳۲۷.

اشهب گوید: از امام مالک در باره‌ی مبتدعان سوال شد، گفت: با آنان سخن نگو یید و از آنان روا یت نقل نکنید)[۱].

امام شافعی گوید : من معتقد به گواهی دادن به دروغ نیستم، یعنی از مبتدعان حدیث روایت کنم )[۲]

یزید بن هارون گوید: (حدیث هر مبتدعی که به بدعتش دعوت ندهد ،نوشته می‌شود بجز مبتدعانی که سلف را دشنام میدهند).[۳]

و شریک[۴] گوید :(علم حدیث را از هر کس که بتوانم می گیرم بجز مبتدعان )[۵]

ابن مبارک[۶] گوید :(از عمروبن ثابت حدیث روایت نکنید؛ زیرا سلف را دشنام می دهد)[۷].

علما می گویند(چون روایت از مبتدع موجب ترویج بدعت وبالا رفتن مقام او می گردد، نظریه‌ی امام مالک بسیار مهم وقابل توجه است، اما این دید گاه

[۱].ر.ک. تهذیب التهذیب ۱/ ۳۵۹.

[۲].منبع قبلی

[۳].منبع قبلی

[۴].شریک بن عبدالله نخعی کوفی قاضی معروف، ابن معین گوید، ثقه است. تهذیب التهذیب ۴/ ۳۳۴.

[۵].ر.ک.تهذیب التهذیب ۱/ ۳۵۹.

[۶].عبدالله بن مبارک بن واضح حنظلی تمیمی، یکی از ائمه‌ی اعلام است.تهذیب التهذیب ۵/ ۳۸۵.

[۷].تهذیب التهذیب ۱/ ۳۵۹.

با مصلحتی که بعضی از محدثین با در نظر داشت آن از برخی مبتدعان حدیث روایت کرده‌اند سازگاری ندارد و اگر نظریه‌ی امام مالك را بپذیریم باید بسیاری از روایاتی که محدثین در کتابهایشان روایت کرده‌اند، را رد کنیم)[۱].

## دیدگاه علما[۲] در خصوص راویانی که بخاری و مسلم ویا یکی از آن دو (علی رغم برخی اعتراضها) از آنان حدیث روا یت کرده اند

بخاری ومسلم در دوکتاب صحیح شان از راویان مبتدعی که صدوق و متقن بوده وبه بدعتشان دعوت نمی‌دادند،حدیث روایت کرده‌اند ، قابل ذکر است که از مبتدعان حدیث خارجی‌ای که دروغ را حرام بدانند –و براساس قاعده‌ی عمومی‌شان معتقد باشد هر کس دروغ بگوید کافر است – از همه صحیحتر است، و از آنجایی که محور اساسی در رد و قبول روایت، صداقت و راستگویی است ، لازم است روایت مبتدع با شرایط خاص پذیرفته شود، در صحیحین حدیثی که هواپرست دروغگویی که معتقد به جواز دروغ باشد، و یا بدعتش را تایید کند، وجود ندارد (مانند: خطابیها) وقتی روایت

[۱] .ر.ک. اسباب الجرح فی الراوی

[۲] . برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به المنخول ۲/قسمت اول /۵۶۸ و ابن صلاح /۱۵۰ و مذکرهٔ اصول الفقه ، شنقیطی /۱۱۴.

این گونه افراد در صحیحین نباشد، به طریق او لی روایت آنانی که بدعتشان موجب کفر می‌شود، نیست.

در این جا به ذکر برخی از مبتدعانی که به راستگویی، پرهیز از دروغ و احترام به دین معروفند و بخاری و مسلم از آنان حدیث روایت کرده‌اند، بسنده می‌کنیم:[۱]

۱.عمران بن حطان[۲] ایشان به مذهب خوارج گرا یید، وسپس ازآن توبه کرد – عمران بن حطان بن ظبیان بن لوذان، بصری و از یاران بخاری، مسلم و ابوداود و نسائی است. که از ابوموسی اشعری، ابن عباس، ابن عمر وکسان دیگر، حدیث روایت کرده و یحیی بن ابی کثیر وقتاده ومحارب بن دثا ر از او حدیث روایت کرده‌اند، در سال ۸۴ وفات کرده است.

---

[۱] .ر.ک. به تدریب الراوی ۱/۳۲۸.

[۲] .تقریب التهذیب /۲۶۵ و تهذیب التهذیب ۲۷/۸.

## دیدگاه علما ی جرح و تعدیل در باره‌ی او:

عجلی گوید: او اهل بصره، تابعی و ثقه است. ابوداود می گفت : در میان مبتدعان حدیث خوارج از همه صحیح تر است و سپس عمربن حطان را مثال می‌زد، قتاده گوید : عمر ان بن حطان در حدیث متهم نبود.

## بهترین دلیلی که بخاری از او حدیث روایت کرده:

حافظ گوید: (ابو زکریای موصلی گفته است: عمران بن حطان قبل از مرگ از مذهب خوارج توبه کرد.) این یکی ازبهترین دلیل‌هایی است که امام بخاری‌ﷺ از او حدیث روایت کرده است .

علما می گویند:( حقیقت این است که پیوند عمران باعقیده ی خوارج ضعیف بوده به همین دلیل در آخر عمر به مذهب اهل سنت وجماعت رجوع نمود.

با سند صحیح از ابن سیرین روایت است که: (عمران با زنی به نام حمنه از خوارج ازدواج کرد به قصد این که عقیده‌ی او را برگرداند ،ولی آن زن عقیده‌ی عمران را خراب کرد)[1].

---

[1] .تهذیب التهذیب ۲۷/۸.

عبدالحميد بن عبدالرحمن – بدعتش إرجاء[۱] بوده، ابو يحيی عبدالحميد بن عبدالرحمن ،حمانی، اهل کوفه و لقب او شمين است ودراصل خوارزمی و از راويان بخاری، مسلم، ترمذی وابن ماجه است .

وی از أعمش، ابوحنيفه و گروهی ديگر ،حديث روايت کرده و ابوبکر ، محمد بن خلف حدادی ،حسن بن‌علی خلال وکسان ديگر از او حديث روايت کرده اند .

## اقوال علمای جرح و تعديل درباره‌ی او[۲]:

ابن معين گويد : ثقه است. وابن حبان اورا در ميان ثقات ذکر کرده وبرقی گويد :ثقه، اما ضعيف العقل است.

۳- جعفربن سليمان ضبعی.[۳]

ابوسليمان جعفربن سليمان ضبعی اهل بصره ومولای بنی حريش است. مسلم، صاحبان سنن چهارگانه و بخاری در ادب المفردونيز ثوری، ابن مبارك، عبدالرحمن بن‌مهدی و عبدالرزاق از او حديث روايت کرده‌اند واو

---

[۱] .تهذيب التهذيب ۱۲۰/۶(ارجاء يعنی به تاخير انداختن ومرجئه معتقداند که معصيت به ايمان شخص هيچ ضرری وارد نمی‌کند همان طور که عبادت با کفر هيچ سودی ندارد. ر.ک.الملل والنحل ۱۳۷/۱ شهرستانی

[۲] .تهذيب التهذيب ۱۲۰/۶.

[۳] .تهذيب التهذيب ۹۵/۲.

از ثابت بنانی، ابن جریج، مالك بـن دینـار و گروهـی حـدیث روایـت کـرده است.در سال ۱۷۸ه.ق وفات کرده است.

## دیدگاه علمای جرح و تعدیل در خصوص او[۱]:

ابن ابو خیثمه و کسان دیگر از ابن معین روایـت کـرده انـد : کـه گفتـه : ثقـه است، و ابن سعد گوید : با اندکی ضعف ثقه بـوده وبـه تشـیع گـرایش داشـته است . حاکم ابو احمد گوید: او حسن الحدیث بوده و به تشیع معروف است، رقاق را گردآوری کرده امیدوارم ایرادی نداشته باشد و نیز از فضـائل ابـوبکر و عمر حدیث روایت کرده است).

علما می گویند: همین دلیلی خوب، برای مسلم در روایـت از اوسـت وچـون از فضائل ابو بکر وعمر حدیث روایت نموده، مشخص است که فرد متعصبی نبوده.

وابن مدینی گوید :( او نزد ما ثقه است ) وابن حبان گوید :

( جعفر از کسانی است که در نقل روایات ثقه‌اند).

اما او به اهل بیت گرایش داشت ولی به مذهب

[۱] .منبع قبلی.

منتسب به اهل بیت دعوت نمی داد، در میان اهل حدیث وپیشوایان ما اختلافی نیست که احتجاج به روایت مبتدعی صدوق متقن بشرطیکه به بدعتش دعوت ندهد، جایز است[۱].

دلیل اینکه بخاری ومسلم از برخی مبتدعان حدیث روایت کرده اند، واضح است؛ زیراآن دو احادیثی را تحقیق وبررسی می کردند که به پیامبر نسبت داده می شد، به همین دلیل معیارهای نقدو بررسی حدیث پیامبر دقیقتر وظریفتر از معیارهای نقد سخنان دیگران است، چون او پیامبری است که وحی را از الله متعال در یافت می کرده و هیچ مانع عقلی وجود ندارد که روایت مبتدع با رعایت شرا یط خاص و مبادی صحیح و منصفانه ای که برای قبول روایت بدعتی منظور شده است، را بپذیریم.

محدثین تنها به نقد رجال و اسنادحدیث بسنده نکردند. بلکه پس از سالم بودن حدیث از علل اسناد، متن حدیث را نیز با قواعد خاصی نقد کرده اند و هر متن را از ناحیه اضطراب ، شاذ و معلول بودنش مورد بررسی قرار داده اند و نیز متن حدیث را از این نظر که آیا در آن جابجایی، غلط ویا ادراجی واقع

[۱] .تهذیب التهذیب ۹۷/۲.

شده، نقد و بررسی کرده اند.و برای هر یک از این موارد مثالها و شواهدی در کتابها ی محدثین ذکر شده است .

## قواعد نقد متن[۱] :

۱ -متن، رکیک اللفظ، بگونه ای که افراد بلیغ وفصیح از آن الفاظ استفا ده نکنند ، نباشد .

۲- با بدهیات عقل مخالف نبا شد .

۳ - در حکمت و اخلاق با قواعد عام مخالف نباشد.

۴- با حسیات و مشا هدات مخالف نباشد .

۵ -با مسائل بدیهی پز شکی وطبی مخالف نباشد.

۶ - متن حدیث به امور بی‌ارزشی که شریعت اسلامی از آن پا ک است ، دعوت ندهد .

۷- با امورمسلم عقلی،در اصول عقیده ، صفا ت الله و دعوت رسولان ، مخا لف نباشد.

[۱] .السنۀ و مکانتها فی التشریع الاسلامی /۲۷۱و الحدیث والمحدثون ، ابوزهو/۲۸۱.

۸- درآن متن الفاظ و کلمات زشتی نباشد ،که عاقلان از به زبـان آوردن آن، پرهیز می کنند .
۹- با سنت الله درنظام هستی وانسانها ، مخالف نباشد .
۱۰-با قرآن و سنت محکم یا آنچه بر آن اجماع شـده یـا بـدیهیات دینـی کـه احتمال تاویل در آن راه ندارد، مخالف نباشد.
۱۱-با حقایق تاریخی معروف عصر پیامبر مخالف نباشد
۱۲-موافق مذهب راوی مبتدعی که به آن دعوت می دهد، نباشد
۱۳-خبر از حادثه‌ای ندهد که در حضور جمع کثیری اتفاق افتاده و تنها یـک نفر آن را روایت کرده باشد.
۱۴-متن حدیث شامل افراط در ثواب بزرگ در برابر
کاری کوچک و یا مبالغه در وعیدی سخت به خاطر گناهی کوچک، نباشد.
پس از رعایت این قواعد در نقد متن حدیث آیا کوتـاهی و تقصـیری متوجـه بخاری و مسلم هست؟ و آیا مجالی گسترده تر از این برای نقـد مـتن حـدیث وجود دارد؟!!!!
آیا برای مبتدع با حافظه‌ای که بـا سـند متصـل روایتـی را کـه شـنیدن آن تـا صحابی ثابت است، کوچکترین روزنه‌ای می‌ماند که دسیسـه‌ای بـرای خدشـه دار کردن روایت بکار برد؟!!

شرایط قبول روایت راویان و به خصوص‌از مبتدعان به حدی دقیق است که در آن نهایت دقت و ظرافت رعایت شده، بگونه‌ای که هیچ طمعی برای نقد کننده باقی نمانده است.

اکثرمحدثان اتفاق نظر دارند که تمام روایات متصل مرفوع در صحیحین، بطور قطع صحیح اند. و این دو کتاب از مصنفانشان بصورت متواتر نقل شده است و هر کس این دو کتاب را کم شمارد مبتدع بوده و از راه مومنان منحرف شده است بخاری و مسلم زمانی از بدعتی حدیث تخریج کرده‌اند که در خصوص آن حدیث با اساتیدشان به بحث و بررسی پرداختند و بر صحت آن اجماع کردند.

مسلم گوید: هر چه به نظرم صحیح بوده در اینجا -صحیح مسلم- نیاورده‌ام بلکه آنچه بر صحت آن اجماع کرده‌بودند، در کتاب صحیح‌ام قرار داده‌ام.[1]

ابن صالح گوید: در اینکه اکثرعلما صحت بخاری و مسلم را پذیرفته‌اند نکته‌ای بسیار ارزشمند، نهفته است و آن اینکه آنچه امام بخاری یا مسلم به‌تنهایی روایت کرده‌اند، از روایاتی است که به دلیل قبول امت، صحت آنها قطعی است[2].

[1] . مقدمه‌ی صحیح مسلم و تیسیر مصطلح العلوم الدین/۳۷ و شجرة النور الزکیه /۲۲ و الحدیث و المحدثون.

[2] . مقدمه‌ی ابن صلاح ۹۷/۲.

## روش نقدکنندگان دقیق، پیچیده و متفاوت است :

دربحث جرح راویان، برخی از محدثان معتقداند: برای همه لازم نیست که جرحش را مفَسَّر(با شرح و توضیح) بیان کند بلکه زمانی باید جرح مفسر باشد که احتمال شک، اختلاف در اجتهاد ویا اندك تردیدی درجرح کننده، وجود داشته باشد، مانند این موارد موجب می‌شود که جرح بی اعتبار گردد وجرح کننده اعتبار خودش را از دست بدهد، اما بطور مطلق بی اعتبار نمی گردد، هرگاه گمانها وتهمتها منتفی باشد وجرح کننده از علمای مشهور و از تهمت بری و یا ضعف راوی مجروح، مشهور و معروف باشد، بدون هیچ درنگی جرح محرز است و حتی اگر درچنین حالتی جرح، مفَسَّر باشد غیبت فرد مجروح بحساب می‌آید[1].

حافظ بن حجر در نخبة‌الفکر با تأیید همین مطلب می گوید: جرح مبهم از صاحب نظران در مورد کسی که مورد تأیید علما نبوده و از کسی در تعدیلش چیزی نقل نشده، قبول می‌شود؛ زیرا تا زمانی که مورد تأیید واقع نشده مجهول بحساب می‌آید لذا پذیرفتن قول جرح کننده از نپذیرفتن آن بهتر است[2].

امام بخاری رضی الله عنه ،مسلم رضی الله عنه وبرخی از ائمه‌ی حدیث معتقداند: جرح زمانی پذیرفته می‌شود که مفسر باشد؛ چون مذاهب علما در اسباب جرح وعدم آن، متفاوت

---

[1] –ر.ك. به طبقات الشافعية ، ترجمه احمدبن صالح المصری و المنهج الاسلامی فی الجرح والتعدیل/٣١٧.

[2] – نزهة النظر مع اللقط الدرر/١٣٧ ونزهة النظر/٧٣.

ومختلف است. به همین دلیل می‌بینیم امام بخاری‌رضی الله عنه روایت گروهی را که برخی از محدثین پیش از او جرح کرده بودند، معتبر دانسته و نقل کرده، روش ابوداود نیز همین بوده است. از این عمل محدثین، استنباط می‌شود که آن بزرگواران زمانی جرح را ثابت و معتبر می‌دانستند که سبب آن مفسر باشد. و بطور نسبی مذهب و روش هر یک از ناقدان حدیث دارای ظرافت، دقت وپیچیدگی خاصی است. بعنوان مثال از مسلم بن ابراهیم[۳] روایت است که: از او درباره‌ی حدیث صالح[(۴)] مری سوال کردند گفت: صالح به چه کار می‌آید؟! روزی نزد حمادبن سلمه نام او را بردند حماد( از شدت تنفر) آب بینی انداخت!!![(۵)]

به همین علت بخاری حدیث گروهی مانند: عکرمه مولای ابن عباس، اسماعیل بن أبو انیس و کسان دیگری را که پیش از او جرح کرده بودند!

---

۳ – (مسلم‌بن ابراهیم ازدی فراهیدی، ابوعمر بصری وثقه، مامون ومکثر است، درآخرعمر نابینا شده و از صغار طبقه‌ی نهم بوده ودرسال ۲۲۲ ه.ق، وفات کرده وبزرگترین استاد ابوداود بوده است)(تقریب/۳۳۵).

(۴)– (صالح بن بشیر بن وادع مرّی بصری، قصه‌گوی زاهدی بوده، وی ضعیف و از طبقه هفتم است و در سال ۷۲ ه.ق، وفات کرده است)(تقریب/۱۴۸).

(۵) –مقدمه‌ی ابن صلاح /۱۴۰ واختصار علوم الحدیث/۱۰۱.

(۶)– ر.ك. التقیید و الایضاح /۱۵۰ و ابن صلاح گوید: درکتابهای محدثین، بسیاری از روایات مبتدعانی که به بدعتشان دعوت نمی‌دادند به چشم می‌خورد و در صحیحین بسیاری از روایاتشان به عنوان شاهد یا پایه نقل شده است:«نگاه تدریب الراوی ۳۲۸/۱».

قبول کرده و نیز مسلم روایت سوید بن سعید و گروهی را که پیش از او جرح کرده بودند، قبول کرده است.

سخنان متقدین دلالت بر این دارد که در کتابهای محدثین روایات مبتدعان[۶]وجود دارد امّا باید توجه داشت که محدثین روایت مبتدعانی را قبول کرده‌اند که به بدعت شان دعوت نمی‌دادند و یا از بدعت توبه کرده و یا در مورد بدعت‌شان اختلاف است. و تمام راویان مبتدعی که بخاری و مسلم روایتشان را قبول کرده‌اند از سه حالت مذکور خاج نبوده است.

آیا اگر بخاری و مسلم از یک راوی در صحیحین حدیث روایت نکرده‌اند، آن راوی ضعیف یا از درجه‌ی اعتبار ساقط است؟

یکی دیگر از مواردی که ائمه‌ی حدیث در شرایط‌شان بویژه بخاری و مسلم به آن توجه داشته‌اند – و دلالت بر دقت آنان دارد- این است که آنان از تمام راویانی که شرایط قبول و صحت را دارا بوده‌اند، حدیث تخریج نکرده‌اند، چون بسیار زیاد بوده که تعدادشان را سی هزار و اندی گفته‌اند، و امام بخاری در تاریخش بیشتر از چهل‌هزار نفر ذکر کرده ودرکتابی که درآن رجال ضعیف را گردآوری کرده نام کمتر از ۷۰۰ نفر از ضعفاء را ذکر نموده و در «الجامع الصحیح البخاری» از دوهزار راوی، حدیث تخریج کرده است.[۷]حاکم ابو عبدالله نیشابوری نام گروهی از صحابه ، تابعین و

---

[۷] – به نقل از حافظ حازمی در شروط الائمة الخمسة.

کسان پس از آنان را ذکر کرده که امام بخاری از آنها در کتاب صحیحش حدیث تخریج نکرده و آنان به این علت از درجه‌ی اعتبار ساقط، یا ضعیف محسوب نمی‌شوند.

## برخی ازمهاجران بدری که در صحیح بخاری هیچ روایتی از آنان نیست عبارتند از:

ابو عبیدة عامر بن جراح، عتبة بن غزوان، ابوکبشة مولای رسول الله ﷺ، ابوحذیفة بن عتبة بن ربیعة، ارقم بن ارقم و کسان دیگر، آری اینها در جنگ بدرحضور داشتند و در کتاب صحیح بخاری از آنان هیچ روایتی نیست.

حاکم پس از ذکر گروهی از این بزرگواران می گوید:«بدانید: من نام این گروه را که ذکر کردم از مهاجرانی بوده‌اند که در جنگ بدر حضور داشتند و در صحیح بخاری از آنان هیچ حدیثی نیست امّا در روایات دیگر صحابه، نام آنان ذکر شده مانند: ذکر ابوعبیده در حدیث: «**لکل أمة أمین و أمین هذه الامة ابوعبیدة بن الجراح**»[1]: (هر امتی امینی دارد و امین این امت ابوعبیده بن جرّاح است).[2]

شایان ذکر است که بخاری و مسلم هیچ حدیثی از امام ابوحنیفه تخریج نکرده‌اند و نیز علی رغم ملاقات با برخی یاران شافعی از ایشان هم حدیثی در

---

[1] –ر.ك. بخاری (۳۴۴ و ۷۲۵۵) و مسلم (۲۴۲۰) راوی این حدیث انس است.

[2] –معرفة علوم الحدیث (النوع/۵۱).

صحیحین نیست، و بخاری تنها از امام احمد دو حدیث تخریج کرده که یکی معلق و دیگری با اسناد نازل و با واسطه است، این در حالی است که امام بخاری، امام احمد را دریافته و همراهی نموده است و امام مسلم در کتاب صحیحش از امام بخاری هیچ حدیثی تخریج نکرده در حالی که ملازم او بوده و کتابش را بر روش او گردآوری کرده است. و مسلم از امام احمد فقط ۳۰ حدیث تخریج کرده و امام احمد در مسندش از امام مالك از نافع از طریق شافعی –که صحیح ترین طرق یا از صحیح ترین آنست، فقط چهار حدیث تخریج کرده است، و روایاتی را که از طرق دیگر از شافعی تخریج کرده به ۲۰ حدیث نمی‌رسد، این در حالی است که با امام شافعی نشست و برخاست داشته و مؤطأی امام مالك را از او شنیده و از راویان قدیم مذهب او به حساب می‌آید، این شیوه‌ی نقل حدیث بر دقت نظر و پیچیده بودن شرایط قبول حدیث راوی توسط بخاری و مسلم، دلالت دارد که از ذهن بسیاری از صاحب نظران پوشیده مانده بود.

## اسبابی که موجب شده بخاری، مسلم یایکی از آن دو روایت افراد ثقه را ترک کنند[۳]،عبارتند از:

۱–وقوع ضعف در آن سند بین راوی و صاحب صحیح موجب شده آن حدیث را از آن راوی، روایت نکنند.

(۳) الحدیث و المحدثون. ابوزهو/۳۹۶.

۲-گاهی حدیث امامی ترک شده، که شاگردان بزرگواری داشته کـه علـم و حدیثش را حفظ و روایت می‌کردند و این امرموجب می‌شد که روایـاتش از بیم ضایع شـدن در امـان باشـد، بنـابراین صـاحب صـحیح از نقـل آن روایـت بی‌نیاز بود

۳-گاهی در پی اسناد برتر بودن، موجب می‌شد کـه حـدیثی را کـه از طریـق امام با اسناد نازل روایت شده بود، ترک کنند و حدیثی را که از طریق کسـان دیگر از ثقات با اسناد عالی روایت شده بود بگیرند، چون صاحب صحیح بیم داشته اسناد عالی بدلیل نزدیکتر بودن به رسول اللهﷺ و اهمیتی که داشت از بین برود.

تذکر:

کسانی که معتقدند سرگرم شدن به علومی مانند فلسفه، جدال، کلام و مناظره جایز است، نیز از مبتدعان به حساب مـی‌آینـد، اگـر بـه آنچـه در علـم فلسـفه مانند: قدیم بودن عالم و غیره که شـرک اسـت و یـا از کسـانی باشـند کـه بـه هرچه در این علوم، مخالف شریعت باشد عقیده دارنـد و یـا بـه شـیوه‌ی اهـل کلام دلایل فاسد را مورد استدلال قرار مـی‌دهنـد و مفـاهیم شـارع را عـوض می‌کنند، روایت‌شان پذیرفته نمی‌شود و از مبتدعانی به حساب می‌آینـد کـه بدعتشان سبب جرح راوی و بی اعتبار شدن روایت او می‌گردد.

حدیث مبتدعی که بدعتش را ترویج می‌دهد نزد اهل حدیث، مطلقا ضعیف است و نام خاصی ندارد بلکه از انواع روایات مردود محسوب می‌شود.[٤]

## مبحث دوم جرح راوی به سبب اختلاط(از دست دادن حافظه):

## تعریف و حقیقت اختلاط، از دیدگاه محدثان:

علامه سخاوی گوید: «اختلاط این است که راوی به سبب پیری زیاد، ضرر، مرگ فرزند و یا به سرقت رفتن مال و غیره حافظه‌اش را از دست بدهد، مانند: مسعودی، ابن‌الملقن و ابن‌لهیه که ایشان با سوختن کتابهایشان به اختلاط مبتلا شدند و حافظه‌یشان را از دست دادند.[۱]

امیرصنعانی، همین معنا را بیشتر توضیح داده و می‌گوید: «گاهی راوی دچار عارضه‌ای می‌شود که به موجب آن ثقه بودنش را از دست می‌دهد، مثلا به علت پیری زیاد یا از دست دادن بینایی ویا نابودی نوشته‌هایش که از آنها حدیث روایت می‌کرده، حافظه‌اش را از دست می‌دهد و موجب می‌شود که اعتماد به حدیثش سلب شود.[۲]

هرکس به یکی از حالتهای مذکور مبتلا شود، از راویان ضعیف به شمار می‌رود و روایاتی که بعد از اختلاط از او نقل شده پذیرفته نمی‌شود، فقط همان روایاتی که قبل از اختلاط و تغییر حال، از او روایت کرده‌اند، پذیرفته

---

[٤] تدریب الراوی ۱/۳۲۷ و شرح نخبه الفکر ۱۰۳ و تیسیر علوم المصطلح/۱۲۳.

[۱]. فتح المغیث امام سخاوی(۳/۳۶۳) متوفای۹۵۲ه‍ق، و تدریب الراوی(۲/۸۹۵).

[۲]. توضیح الافکار(۲/۵۰۲) امیرصنعانی، متوفای۱۱۸۳ه‍ق.

می‌شود، و همچنین در صورتی که مشخص نباشد قبل یا بعد از اختلاطش از راوی مختلط روایت شنیده است هم، روایتش پذیرفته نیست. و مشهور است که از روایات مختلطی که فقط از حفظ نقل می‌کرده، پذیرفته نمی‌شود (هدر است)؛ زیرا نوشته‌هایش احتمال اشتباه را برطرف می‌کند به همین دلیل می‌توان گفت: نقل حدیث از روی نوشته توسط مختلط پذیرفته می‌شود. و هدر نیست.

## اختلاط به خودی خود جرح نیست:

ابن حبان این موضوع را مفصلا مورد بررسی قرار داده و می‌گوید: «ما از راویان مختلطی که در اواخر عمرشان مبتلا به این عارضه شده‌اند، مانند جریری و سعید بن ابی عروبه و امثال اینها در این کتاب (صحیح ابن حبان)روایت می‌کنیم و روایاتشان را می‌پذیریم، البته ما تنها همان روایتهایی را که افراد موثق پیشینیان قبل از اختلاط از آنان حدیث شنیده‌اند یا روایتشان با روایات ثقه‌ای که هیچ شکی در صحت و ثبوت آنها نیست، موافق باشد، قبول می‌کنیم؛ زیرا حکم افرادی که عدالت‌شان مورد تایید است و تنها به عارضه اختلاط مبتلا شده‌اند همانند حکم راوی ثقه‌ای است که اشتباه کند و لازم است هرگاه به اشتباه او پی‌بردیم روایتش را ترک کنیم و روایاتی را که اشتباه نکرده بپذیریم، به همین منوال هر چه از روایات مختلطین که با

روایات ثقه موافق باشد و آن دسته از روایاتی که به تنهایی روایت کرده‌اند و راویان ثقه پیش از اختلاط از آنان شنیده‌اند، را نیز می‌پذیریم[(۱)].

بنابراین می‌توانیم بگوییم اختلاط به خودی خود برای راوی جرح نبوده و روایتش به شرط ثبوت علامت آن تنها به خاطر اختلاط مردود نیست، بلکه احادیثی که پیش از اختلاط از او، افراد ثقه روایت کرده و یا پس از آن روایت کرده‌اند و با روایات ثقه موافق است، از آنان پذیرفته می‌شود، فقط آن دسته از روایاتشان پذیرفته نمی‌شود که موافقت یا مخالفت آن با روایات ثقه بوسیله‌ی نقل از طریق دیگر، ثابت نباشد.[(۲)]

موضوع بحث ما در اینجا منحصر به همین نوع روایت از مختلطین است و همان قابل ترجیح است که از ائمه‌ی این فن نقل شده است، وکیع گوید:«ما بر سعید بن ابی عروبه وارد می‌شدیم و روایت صحیحی می‌شنیدیم و قبول نمی‌کردیم».[(۳)]

## حکم روایت فرد مختلطی که بخاری و مسلم دردو کتاب صحیح پس از اختلاط از آنان روایت کرده‌اند:

(۱) الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان(۱/۱۲۱) متوفای۳۵۴ه‌ق.

(۲)

[(۲)]. نگاه: مقدمه الکواکب النیرات فی معرفة من اختلط من الراوی الثقات، ابن کیال متولد۸۶۳ ه‌ق، متوفای۹۳۹ه‌ق. و مقدمه‌ی محقق آن عبدالقیوم عبدرب النبی که بحثی کامل و مفید است.

[(۳)]. فتح المغیث(۳/۳۷۲).

امام بخاری و مسلم روایت مختلطین را قبول کرده‌اند، بخاری روایت حصین بن عبدالرحمن سلمی[۴]-که از مختلطین است- و حصین بن نمیر پس از اختلاط از او شنیده، تخریج کرده است امام سخاوی گوید: «حصین بن نمیر پس از اختلاط حصین بن عبدالرحمن از او حدیث شنیده است» و مسلم در صحیحش از ابن اسحاق سبیعی از طریق عمار بن رزیق، حدیث روایت کرده است، ابوحاتم گوید: «عمار بن رزیق پس از اختلاط از او حدیث شنیده است».

توضیحی در خصوص جریری مختلط که شیخان یا یکی از آن دو از او حدیث تخریج کرده‌اند.

یزید بن هارون گوید: «من از او –جریری- در سال (۱۴۲) یعنی اولین سالی که وارد بصره شدم، حدیث شنیده‌ام، ما چیزی از او ناپسند نمی‌دانستیم ، وگفته می‌شد مبتلا به اختلاط شده است»[۱]. و نیزگفته است: «بسی اوقات از جریری حدیث می‌شنیدم و برخی شنیدن حدیث از او را ناپسند می‌دانستند»[۲].

---

[۴]. حصین بن عبدالرحمن سلمی یا هذیلی، کوفی است، ابوحاتم گوید:« صدوق» و در حدیث ثقه است در آخر عمر حافظه‌اش بد شد( تهذیب۲/۱۸۲).

[۱]. ابن سعد(۲۶۱/۷).

[۲]. تاریخ الکبیر(۴۵۶/۱/۲)، تهذیب التهذیب(۶/۴).

ابن حبان گوید: «جریری سی سال قبل از مرگش به عارضه‌ی اختلاط مبتلا شد و یحیی بن قطان او را در حالی دیده است که به اختلاط مبتلا بوده، البته اختلاط او زیاد نبوده است»[۱].

ابن کیال گوید: «گفته شده، یزید بن هارون پس از تغییر جریری از او حدیث شنیده است»[۲].

و سپس جریری در توضیح روایت شیخان از طریق جریری گوید: آنها قبل از اختلاط از او حدیث روایت کرده‌اند، روایاتی که بخاری و مسلم از جریری تخریج کرده‌اند، روایاتی است که پیش از اختلاط از او نقل شده است».

و می‌گوید: «گاهی شیخان روایت جریری را از طریق افرادی چون بشر بن فضل و خالد بن عبدالله و عبدالأعلی بن عبدالأعلی و عبدالوارث سعید، نقل کرده‌اند».

حقیقت این است: آنانی که از راویان مختلط پس از اختلاطشان به شرط موافقت با روایت ثقات حدیث روایت کرده‌اند، بدون هیچ ایرادی می‌توانیم روایت آنان را قبول کنیم، ابن کیال گوید: (ازیحیی بن معین روایت کردیم که به وکیع گفت: آیا از سعید بن ابو عروبه حدیث روایت می‌کنی؟ ما فقط در حال اختلاط از او حدیث شنیده‌ایم، گفت:آیا دیدی از اوحدیثی جز حدیث درست (و موافق با ثقات) روایت کرده باشیم؟؟!

---

۱. ثقات ابن حبان، القسم الثانی(ل ۵۰–ب).

۲. تهذیب التهذیب(۷/۴۰۰).

شیخان روایت ابن ابو عروبه از طریق خالد بن حارث و روح بن عباده و غیره را که پیش از اختلاط از او حدیث شنیده‌اند، در صحیحین آورده‌اند و نیز روایت افرادی مانند ابو نعیم، فضل بن دکین و وکیع و معافی بن عمران موصلی که پس از اختلاط از سعید حدیث شنیده‌اند، را قبول کرده‌اند، ابن صلاح گوید: « به ما از ابن عمار موصلی که یکی از حفاظ است رسیده است که، روایت آن دو ارزشی ندارد چون فقط پس از اختلاط از او حدیث شنیده‌اند».

## مهمترین کتابها در خصوص مختلطین:

ابن صلاح گوید: «فن شناخت راویان ثقه‌ای که در آخر عمر به اختلاط مبتلا شده‌اند، فنی بسیار ارزشمند است.- وتاجایی که من می دانم- کسی در این موضوع به صورت خاص کتاب ننوشته وآن را مورد توجه قرار نداده است، در حالی که شایسته است، به این موضوع توجه جدی شود»[1].

## مهمترین کتابهایی که در خصوص مختلطین تالیف شده عبارتند از :

۱. محمد بن موسی ابوبکر حازمی مولف کتاب شروط الائمه الخمسه (م ۸۵۴ ه.ق) ایشان در خصوص مختلطین کتاب خاصی تالیف کرده است.

امام سخاوی گوید:ابوبکر حازمی در خصوص مختلطین کتاب خاصی تالیف کرده که ابن صلاح از آن بی‌خبر بوده است.

---

[1]. مقدمه ابن صلاح(ص/۴۴۲) و تدریب الراوی(۲/۳۷۱).

۲. صلاح الدین علایی :

عراقی گوید: «به خاطر همان سخن ابن صلاح استاد ما صلاح‌الدین علایی کتابی مختصر بر حسب ترتیب حروف معجم در خصوص مختلطین تالیف کرده است سخاوی گوید: حافظ بن حجر بر کتاب علایی پاورقی نوشته است».

۳. حافظ سبط بن عجمی :

کتاب: «**الاغتباط بمن روی بالاختلاط**» را حافظ سبط ابن عجمی تالیف کرده است این کتاب اگرچه مختصر است اما کتابی مفید است.

۴. پس از این ابن کیال آمد و کتاب «**الکواکب النیرات فی معرفه من اختلاط من الراوه الثقاف**» را تألیف کرد. ایشان در این کتاب هفتاد نفر از راویان مشهور را بر اساس حروف معجم جمع آوری کرده است و عبد القیوم عبدرب النبی آن را تحقیق کرده و بر آن مقدمه‌ای بسیار سودمند و تعلیقات زیبایی نوشته است.

## محبث سوم: طعن راوی به سبب اتهام دروغگویی(کذب):

گاهی ممکن است بتوان طعنی مانند مخالفت راوی با افراد ثقه را از راوی نفی نمود و در میان محدثین اختلافی نیست که روایت فرد ثقه‌ای که از شذوذ بری باشد، پذیرفته می‌شود ولی گاهی دفع جرح راوی و پیدا کردن صفت نیکویی که بتوان با آن ایراد وارده را از راوی دفع نمود، مشکل است.

مانند: دروغگویی و یا اتهام دروغگویی، هر راوی که متهم به دروغگویی باشد هرگز نمی‌توان روایت او را پذیرفت وچنین راویی همیشه مجروح وروایت او مردود است.

## اتهام دروغگویی:

راوی متهم به دروغگویی کسی است که: در امور دنیوی و زندگی روز مره دروغ می‌گوید، ولی در نقل حدیث از پیامبر دروغ نمی‌گوید.

گاهی محدثین راویی را با «اتهام به دروغگویی» نیز توصیف کرده‌اند، اگر حدیثی تنها از طریق چنین راویی نقل شود و با قواعد عمومی شریعت اسلامی مخالف باشد، محدثین روایت چنین فردی را رد کرده‌اند، هر چند او فقط متهم به دروغگویی باشد و به دروغ از پیامبر حدیث نقل نکند. و حتی از چنین عملی خودداری کند، محدثین با در نظر گرفتن حال چنین فردی می‌گویند هر کس دراطراف مزرعه‌یی گوسفند بچراند احتمال اینکه گوسفندان او از محصول آن بچرند زیاد است، شکی نیست که دروغگویی به مردم آنقدر خطرناک است که فساد بسیار و نابودی مصلحت مردم را در پی دارد واین که علمای حدیث، روایت فرد متهم به دروغگویی را قبول نمی‌کنند بسیار دقیق، صحیح و بجاست؛ چون نباید با فرد دروغگو هیچ تساهل و تسامحی شود و تساهل با چنین فردی یعنی: چشم پوشی از مسئله‌ی

بسیار مهم حفاظت از دین.بعنوان مثال عمروبن شمریکی از اینهاست که حدیث زیر را روایت کرده است: عمرو بن شمر[1] کوفی از جابر از ابوطفیل از علی وعمار روایت کرده که گفته‌اند: «پیامبرﷺ در نماز صبح قنوت می‌خواند ودر روز عرفه از نماز صبح تکبیر را شروع می‌کرد ودر نماز عصر آخرین روز ایام تشریق آن را قطع می‌کرد».[2] نسائی و دارقطنی گفته‌اند: عمروبن شمر «متروك الحدیث» است.

## دروغگویان:

مسلمانان بر تحریم جعل حدیث اجماع کرده‌اند، و نیز اتفاق نظر دارند که روایت حدیث موضوع برابر است در احکام، قصص و یا ترغیب و ترهیب باشد؛ حرام است. اما نقل حدیث موضوع با بیان موضوع بودنش اشکالی ندارد.[3]

---

[1]. عمربن شمر جعفی:کنیه‌اش ابو عبدالله است، ابن ابی حاتم گوید:« رافضی بوده، اصحاب رسول‌الله را دشنام می‌داده ودر فضائل اهلبیت ودیگران روایات موضوع را از طریق راویان ثقه نقل می‌کرده است، حدیث او نوشته نمی‌شود مگر به قصد بر انگیختن تعجب، در سال ۱۷۵ ه.ق. وفات کرده است.» ر.ک. المجروحین من المحدثین والضعفاء امام محمد بن حبان بستی م.۳۵۴ (۲/۷۵ ). والمیزان ۳/۲۶۸

[2]. ر.ک.تیسیر المصطلح الحدیث محمود الطحان/۹۴

[3] . ر.ک. المنهج الاسلامی فی الجرح والتعدیل/۳۳۵

در خصوص کسانی که دروغگویی‌شان در حدیث پیامبر ثابت شده: ابن کثیر گوید: برخی از علما معتقدند کسانی که قصدا بنام پیامبر دروغ می‌سازند کافرند و برخی گفته‌اند قطعا باید کشته شوند، یکبار مر همدانی تصمیم گرفت گردن حارث اعوار را بزنند، این زمانی بود که از او حدیثی دروغ شنید به او گفت:«بر در منزل بنشین... و وارد خانه شد و شمشیرش را برداشت...حارث که احساس خطر کرد، آنجا ننشست و رفت».

دروغگو همیشه مجروح است، حتی اگر توبه کند، امام سیوطی سخنی دارد که از آن می توان استنباط کرد که دروغگو همیشه مجروح است، ایشان می گویند: علما گفته‌اند: اگر زنا کار توبه کند و بر توبه‌اش پایبند باشد، هرگز پاکدامن نمی‌شود و با این حال طعنه زنناداش حد نمی‌خورد چون این عمل زشت او همواره لکه‌ای ننگ بر پیشانی‌اش میماند واین مانند دروغگوست که هرگز حدیثش پذیرفته نمی‌شود».(تدریب الراوی ۳۲۳۱/۱)

امام احمد گوید:« پس از توبه، روایتش بین او و پروردگارش قبول می‌شود[1].

## **تاریخ شلاقی است که راویان ثقه با آن پشت دروغگویان را می‌سوزانند:**

[1] .فتح المغیث ( اگر مسلمانان به این شرطها توجه می‌کردند هرگز به این عقب‌ماندگی و انحطاط ذلت بار گرفتار نمی‌شدند).

به وسیله تاریخ وغیره محدثین زبان دروغگویان اراجیف باف را قطع کرده‌اند.

تاریخ، حدیث و سند آن را از ناخالصیها حفاظت کرده است، سفیان ثوری گوید:«آنگاه که راویان دروغگو، به دروغگویی پناه بردند، ما هم تاریخ را علیه آنان به کار گرفتیم».[۱]

حسان بن یزید گوید:« از هیچ وسیله به اندازه تاریخ نتوانستیم علیه دروغگویان کمک بگیریم به پیرمردی گفته می‌شود، چند ساله‌ای؟ با گفتن سال تولّدش و آگاهی ما از وفات آن کسی که روایتش را به او نسبت می‌دهد، می‌توانیم راست و دروغش را تشخیص دهیم،[۲]حفص بن غیات قاضی گوید:«هرگاه مردی متهم شد او را با سالها محاسبه کنید،[۳] منظور اینست که سن او را با سن کسی که از او حدیث نوشته مقایسه کنید.

نقد کنندگان توانسته‌اند، بوسیله‌ی تطبیق تاریخ‌ها بسیاری از روایات و احادیث ساختگی را بشناسند. و اسماعیل بن عیاش توانست با سوال از سال

---

[۱].الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ ۲۲-۲۱به نقل از جرح وتعدیل دکتور ابولبابه حسین /۱۲۵

[۲].(۲۰۲) همان۱۲۸-(۴) سیوطی در تدریب الراوی گوید:(النوع التسعون:شناخت تاریخ متون بلقین آن را ذکر کرده وگوید:فواید آن بسیار است ودر شناخت ناسخ منسوخ سودمند است وگوید:تاریخ با شناخت اینکه راوی اول چگونه بوده شناخته می‌شود وجلوتر بودن و بعدا آمدن وآخر بودن و ذکر ماه و سال شناخته می‌شود.(تدریب ۳۹۵/۲)

[۳]. التقیید و الایضاح/۴۳۲

نوشتن حدیث، دروغ راویی که ادعا می کرد از خالد بن معدان حدیث شنیده کشف کند، چون راوی در پاسخ او گفت:«من این حدیث را در سال ۱۱۳ نوشته‌ام». اسماعیل به او گفت:«تو فکر می کنی که ۷ سال پس از مرگ خالد از او حدیث شنیده‌ای» خالد سال ۱۰۶ وفات کرده است.« التقیید و الایضاح ۴۳۲/»

خطیب بغدادی برگه‌ی –وثیقه- ساختگی یهودیان خیبر را که ادعا می کردند پیامبر آن را برایشان نوشته و جزیه را از آنان ساقط کرده، رسوا و بی‌اعتبار نمود این زمانی کشف شد که خطیب متوجه شد، دو نفر را از شاهدان وثیقه، معاویه بن ابوسفیان و سعد بن معاذ است، و چون جنگ خیبر در سال(۵۷.) بوده و معاویه در آن زمان مسلمان نشده بود . و یک سال پس از جنگ خیبر یعنی: سال هشتم هجری مسلمان شده است و سعد بن معاذ در سال خندق- سال پنجم هجری –یعنی: دو سال قبل از جنگ خیبر وفات کرده است، اینگونه تاریخ نیرنگ یهودیان را رسوا و بی‌اعتبار نمود[1].

الله در قرآن با تاریخ علیه اهل کتاب استدلال کرده و می‌فرماید:«**یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابراهیم و ما انزلت التوراۀ و الانجیل إلا من بعده افلا**

[1] مقدمه کتاب الکفایه/۱۹

**تعقلون**»: (ای اهل کتاب چرا در باره‌ی ابراهیم احتجاج می کنید در حالی که تورات وانجیل پس از او نازل شده است، مگر نمی‌دانید).(آل عمران/۶۳)

حافظ ابو عمر بن عبدالبر در الاستذکار می‌نویسد: « شناخت سن و وفات علما علمی است که برخی از علما درآن تخصص دارند و برای هیچ کس شایسته نیست که از علمی آگاهی داشته باشد و خودش را به نادانی بزند»

تاریخ از فنونی است که آموزش و یاد گیری آن در میان امتها ونسلها معمول و متداول بوده است و به خاطر آن مسافتهای طولانی می‌پیمودند و مسافرتها می کردند و هر عالمی که از علم رجال تاریخ بی‌خبر باشد همچون مسافری کور و فرد بی هدف است که بدون تدبر، روایات پیشینیان را به متأخرین و بر عکس نسبت می‌دهد.

با تاریخ می‌توانیم مقام علما، محدثین و فقهاء امت را اعم از صحابه، تابعین، تبع تابعی... بشناسیم و سابقان را از لاحقان تشخیص دهیم وبا طبقات مختلف علما آشنا شویم و نام مؤلفان با اهمیتی که در فن رجال کتاب نوشته‌اند، بدانیم آنانی که برای شناخت رجال زحمتها کشیده‌اند و تمام توانشان را برای شناخت افراد و معرفی آنها بکار گرفته‌اند، بگونه‌ای که هرکس با مطالعه و تحقیق در علم رجال سر کار داشته باشد تصور می کند که رجال‌شناسان با تک تک راویان در تمام عصرها، شهرها و صحنه‌ها همراه بوده‌اند.

ابن شاکر در عیون التواریخ گوید: «تاریخ از بزرگترین علوم از نظر آداب ودرخشان‌ترین آنها از نگاه استفاده و نورانی‌ترین آنها از نظر آغازها و پایانها و گواراترین‌شان در دلهاست، وهمواره خوبیهای آن در حال رشد و زیباییهایش در حال افزایش است، با تاریخ می‌توان اخبار گذشته‌گان عرب وعجم را شناخت و به روایات بلند مرتبه‌گان وصاحبان همت دست یافت ودر هر وقت از سیره وزندگی بزرگان استفاده نمود و شناخت علما واینکه از چه کسی علم وفن آموخته‌اند، فقط با تاریخ ممکن است ونیز تاریخ است که ما را با ادیبان آشنا می‌کند و خوبیهای نثر و زیباییهای شعرشان را بازگو می‌کند».[1]

علمای جرح و تعدیل تا جایی برشناخت تاریخ ولادتها اصرار داشته‌اند که برخی از راویان از رفتار آنان به تنگ آمده‌اند، گویند: وقتی از عبداللطیف بن عبدالقاهر سهروردی(متولّد/۵۹۱ه.ق) پرسیدند چه سالی متولّد شده‌ای، با خشم در پاسخ گفت: «نمی‌دانم منظور اهل حدیث از این سوال چیست؟ چنان از سال و وقت تولد انسان سوال می‌کنند که گویا انسان را متهم می‌دانند[2].) و هرگاه از محمد بن عبدالباقی انصاری (متولد ۵۳۵) می‌پرسیدند چه سالی

[1]. ر.ک.شجرة النور الزکیه/۹

۲. مناهج علماء المسلمین فی البحث العلمی ص/۱۱۶

متولد شده‌ای؟ می گفت: «متوجه مقام خودتان باشید! برای کسی شایسته نیست که به خاطر تولدش گناه کند، که اگر سن و سالش کم باشد، تحقیرش می کنند و اگر زیاد باشد او راپیر خرفت می‌شمارند» ۲

تبصره: هرگاه سبب طعن راوی، دروغگویی باشد، حدیثش موضوع نامیده می شود، این از بدترین انواع ضعیف است و برخی از علماء آنرا از اقسام ضعیف ندانسته و به علّت کثرت عیبها و شدت ایرادهایش آنرا قسمی مستقل به حساب آورده‌اند».[1]

## مشهورترین حدیث سازان، دسیسه بازان و تحریف کننده‌گان و مثالهایی از دروغ سازی آنان[2]:

۱) أبان بن جعفر النمیری: این فرد ۳۰۰ حدیث بنام امام ابوحنیفه از خودش ساخته در حالی که امام یکی از آن روایتها را هم نقل نکرده است.

۲) ابراهیم بن زید اسلمی: از امام مالك احادیثی روایت کرده که هیچ اصلی ندارد.

۳) احمد بن عبدالله جویباری: هزاران حدیث به دفاع از کرامیه از خودش ساخته است.

[1] ر.ک. تیسیر مصطلح الحدیث ص/۸۸

[2] ر.ک. الکامل ابن عدی، و السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی/ ۱۲۰

۴) جابر بن زید جعفی: سفیان دربارهی او می گوید: شنیدم جابر سیصد هزار حدیث روایت می کرد، به نظر من روایت یکی از آنها هم جایز نیست.

۵) محمد بن شجاع ثلجی: تمام احادیث تشبیه پروردگار به مخلوقات را جعل کرده و به اهل حدیث نسبت داده است، این فرد یکی از بدترین کینه توزان و دشمنان اهل‌حدیث بوده است و گفته است: باید یاران و طرفداران احمد بن حنبل ذبح شوند.[1]

۶)نوح بن ابی مریم: در فضیلت هر سورهی قرآن یک حدیث جعل کرده است.

لذا می‌بینیم محدثین با راه و روشهای گوناگونی در علوم حدیث کتابها تصنیف و تألیف کردند که بیشتر آنها مربوط به ثبت اسمهای راویان و نسب، و عمر، قبیله، همسن و سالها و کنیه‌ها و...، است. از مسائلی که بر توجه عمیق و ثبت و ضبط کامل دلالت دارد، اینست که محدثین برای معرفی دروغگویان نهایت تلاششان را به کار بستند تا جایی که اسمهایشان را در مجالس مختلف به صراحت اعلام می‌کردند و آنان را در هر جا طرد می‌نمودند، و باید اذعان نمود. که تلاش محدثین برای حفظ سنت از فساد و نادرستیها، و روایات ساختگی: بحّدی بوده که ناگریز انسان منصف تسلیم

[1]. ر.ک. میزان الاعتدال۵۷۸/۳

بزرگی مقام و منزلت آنان می‌شود تا جایی که نزدیک است اعتراف کند،کار آنان فراتر از توان بشری بوده است.

## اسباب جرح راویان در اصطلاح محدثین قسمت هفتم:

طعن راوی به سبب مخالفت با کسی که از او موثق تر است هر گاه راوی ثقه افزوده‌ای روایت کرد که با روایات کسانی که از او موثقترند مخالف باشد، حدیثش را روایت می‌کنند و این‌گونه روایات را شاذ می‌نامند و هرگاه افزوده فقط در اسناد با افزوده‌ی راوی باشد، آن را افزوده‌ی در متصل الاساتید می‌نامند. مانند روایت زیر که عبدالله بن مبارك کرده است عبدالله بن مبارك گوید: حدثنا سفیان عن عبدالرحمن بن یزید حدثنی بسر بن عبیدالله قال سمعت ابا ادریس الخورنی قال سمعت واثله بن الأ سقع یقول سمعت ابا مرثد الغنوی یقول: «لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا إلیها»

ابوسفیان و ابو ادریس در این اسناد افزوده ایست به سبب توهم، و توهم در سفیان و کسانی است که از ابن مبارك پائینرند چون جماعتی از راویان ثقه این حدیث را از ابن مبارك از ابن یزید روایت کرده‌اند. و برخی با تصریح به لفظ اخبار در میان راویان این حدیث را تعریف کرده‌اند[۴]

---

[۴].التقیید الایضاح/۲۸۹

افزوده‌ای که در این اسناد وجود دارد در ابو ادریس خولانی از ابن مبارك است چون راویان ثقه این روایت را با همین سند از ابن یزید روایت کرده و ابو ادریس را ذکر نکرده‌اند و برخی از آنان به سماع (شنیدن) بسر از واثل تصریح کرده‌اند ابوحاتم رازی گوید:« بسیاری از روایتها را بسر از ابو ادریس از واثله روایت کرده است، و ابن مبارك به خطا رفته و گمان کرده این از روایتهایی است که از ابو ادریس از واثله روایت کرده است، در حالی که بسر خودش این روایت را از واثله شنیده، و آنگهی حدیث با هر دو اسنادش در مسلم و ترمذی وجود دارد جلال الدین سیوطی گوید: «أئمه حدیث مانند بخاری و غیره گفته‌اند ابن مبارك در این اسناد دچار وهم شده است[۵] ...» .

## تعریف:

المزیدفی متصل الاسناد: حدیثی است که راوی آن بر خلاف اشخاص مورد وثوق در سلسله راویان یك‌نفر اضافی را ذکر کند و در محل ذکرراوی

زاید نیز تصریح شود که از او علماء گفته‌اند: در بسیاری از آنچه خطیب در کتابش –تمییز المزید- ذکر کرده ایراد وجود دارد. ابن صلاح[۱] در مقدمه‌اش که بهترین کتاب در این فن بشمار می‌رود. می‌گوید: خطیب در این نوع

۵.تدریب الراوی ۲/۶۶۲

۱.مقدمه‌ی ابن صلاح/۱۸۰ دارالفکر

کتابی تألیف کرده و آن را: «**تمییز المزید فی متصل الاسانید**» نامیده و در بسیاری از آنچه ذکر کرده ایراد وجود دارد؛ زیرا اسناد خالی از راوی زائد هر چند با حرف «عن» و مانند آن باشد: از مواردی است که ایجاب می کند که متصل نباشد لذا شایسته است که منقطع به حساب آید و یا بگوییم مرسل است و اسنادی که در آن راوی زائد ذکر شده معلول بدانیم زیرا از انواع معلل بحساب می‌آید. هر چند در آن به سماع (شنیدن) و اخبار (خبر دادن) تصریح شده باشد همان طوری که در مثال مذکور تصریح شده است، لذا ممکن است آن روایت را اوّل از کسی دیگر شنیده که او از راوی اصلی روایت کرده باشد و سپس خودش راوی اصلی را ملاقات کرده و بدون واسطه روایت را شنیده باشد. مثلا: بسر روایت مذکور را اول از ابو ادریس از واثله شنیده و سپس بسر شخصا با واثله ملاقات کرده و از او شنیده است، همانطور که شبیه این در دیگر راویان اتفاق افتاده است، این تا زمانی ممکن است که قرینه‌ای توهم منتقی باشد، مانند قول ابن ابی‌حاتم در مثال مذکور و نیز هرگاه چنین روایت را فردی از دو طریق با واسطه و بدون واسطه شنیده باشد بایددر هر دو روایت شنیدن آن تصریح شده باشد، اگر نباشدآن را از نوع افزوده مذکور به حساب می‌آوریم.[1]

---

[1]-مقدمه ابن صلاح/۱۸۰ و التقیید /۲۹۰

نووی و سیوطی نیز مانند ابن صلاح از کتاب خطیب ایراد گرفته‌اند.
شنیده‌اند.[۱]

نووی و سیوطی نیز مانند ابن صلاح از کتاب خطیب ایراد گرفته‌اند.

«اعتراضاتی که بر ادعای وقوع افزوده وارد است»

استاد محمود طحان می‌گوید: «بر ادعای وقوع افزوده دو اعتراض کرده‌اند: الف-اگر اسناد خالی از افزوده با حرف «عن» باشد، شایسته است که آنرا منقطع بحساب آوریم».

ب-اگر در آن اسناد تصریح به سماع (شنیدن) شده باشد احتمال دارد که آن روایت را اول از کسی دیگر و سپس مستقیما از راوی اصلی شنیده باشد، در پاسخ اعتراض اول باید بگوییم که همان طور که معترض گفته درست استو اما اعتراض دوم،احتمال مذکور ممکن اتفاق بیافتد،لیکن علمای حدیث تا قرینه‌ای وجود نداشته باشد، بر زائد بودن آن حکم نمی‌کنند[۲]

هر گاه در اسناد افزوده‌ای وجود داشته باشد که سبب ترجیح دهنده‌ای نیابیم:حافظ گوید :«اگر مخالفت (ثقه با اثق)با تغییر راوی باشد و سببی برای ترجیح یکی از دو روایت هم وجود نداشته باشد، روایت مضطرب است ،و

---

۱.تدریب الراوی ۶۶۲/۲

۲.تیسیر مصطلع الحدیث/۱۱۰

این غالباً در اسناد است و گاهی در متن واقع می شود البته کمتر اتفاق می‌افتد که محدث حدیثی را که در متن آن اختلاف وجود داشته باشد، مضطرب به شمار آورد.[۱]

## گاهی مخالفت در متن واقع می‌شود و آن را «مقلوب المتن» می‌نامند:

مقلوب: حدیثی است که راوی آن در کلمات متن حدیث و در کلمات اسم راویان تقدیم و تأخیری به عمل آورده و از این رو با اشخاص مورد وثوق مخالف باشد.[۲]

مثال تقدیم و تأخیر در کلمات متن: مسلم از ابو هریره حدیث:«سبعه بظلمهم الله... را که در آن جمله» «و رجل تصدق بصدقه فأخفاها حتی لا تعلم یمینه ما تنفق شماله...» است، را روایت کرده، این متنی است که یکی از راویان آن را وارونه روایت کرده است: در اصل چنین بوده است:« حتی لا تعلم شماله ماتنفق یمینه»[۳]

گاهی سند حدیثی وارونه (مقلوب) می‌شود و آن دو صورت دارد.

---

[۱].شرح نخبه الفکر/۸۹

[۲].کلید حدیث شناسی/۶۰

[۳].ر.ک. الباعث الحثیث/۹۱

اول: و یکی از راویان نام و نام پدر راوی را تقدیم و تأخیر می کند مانند: حدیثی که از: «کعب بن مره» روایت است، و راوی از «مره بن کعب» آن را روایت کرده است[1]

دوم: این که راوی نام یکی از راویان با نام کسی دیگر را به قصد اغراب (ایجاد تعجب) عوض کند،[2] مانند حدیث مشهوری که از سالم از عبدالله بن عمر روایت است و راوی به جای سالم از نافع از ابن عمر روایت کرده است، از راویانی که اینگونه نام راویان را عوض می کرده‌اند حماد بن عمرو نسیبی و ابو اسماعیل ابراهیم بن الوحی و بهلول بن عبید کندی هستند که همگی از حدیث‌سازان‌اند ابن دقیق عید گوید: «این همان کسی است که می گویند: حدیث می‌دزند»[3]

سیوطی گوید: «به همین دلیل اهل حدیث در پی احادیث غریب بودن را مکروه می‌دانند؛ زیرا این گونه راویات بسیار کم صحیح است»[4]

(هر گاه مخالفت با تغییر اسناد باشد، مدرج الاسناد است.)

---

[1].نگاه تیسیرمصطلع الحدیث/۱۰۶

[2].مقدمه‌ی ابن صلاح –النوع الثاقی و العشرین- معرف المقلوب/۱۳۴

[3].التدریب الراوی ۱/۳۴۳

[4].التدریب الراوی ۱/۳۴۳

این نوع مخالفت اقسامی[۱] دارد:

اول:جماعتی از راویان حدیثی را با سندهای مختلف روایت کرده باشند که از همه آنان یک راوی همه‌ی اسناد آنها را در یک سند جمع کند و اختلاف راویان را بیان نکند.

دوم: متن در نزدیکی از راویان باشد بجز قسمتی از آن که در نزد همان راوی با سندی دیگر است، که یک راوی دیگر می‌آید و هر دو متن را با یک سند از او روایت می‌کند.

سوم: در نزد یک راوی دو متن مختلف با دو اسناد مختلف باشد که یک راوی دیگر هر دو متن را با یکی از آن دو سند، از آن راوی روایت کند، یا یکی از دو حدیث را با اسناد خاص خودش روایت کند لئکن در آن متنی دیگر که در آن نباشد به آن اضافه کند

چهارم: راوی اسنادی را ذکر کند که با مانعی روبرو شود و سخنی از خودش بگوید تا برخی که می‌شنوند تصور کنند سخن راوی، متن همان اسنادی است لذا کلام راوی را بنام حدیث از آن روایت می‌کند.

اینها اقسام مدرج الاسناد است، اما مدرج متن آن است که در متن جمله‌ای که از آن نیست به آن افزوده شود یا سخن موقوف صحابی یا تابعین با

---

[۱].شرح نحبه الفکر ابن حجر /۸۶

حدیث مرفوع بدون فاصله، در هم آمیخته شود، در حدیثی صحیح از ابوهریره بصورت مرفوع روایت است «برده مملوك دو پاداش دارد، سوگند به آن که جانم در دست اوست اگر جهاد در الله و حج و نیکی به مادرم نبود دوست داشتم در حالی بمیرم که برده بودم.»[۱]

سیوطی گوید: از «والذی نفسی بیده»: (قسم به آن که جانم در دست اوست) تا آخر روایت از ابوهریره است. زیرا غیر ممکن است که رسول الله آرزوی برده شدن کند و نیز مادر پیامبردر آن زمان زنده نبوده که به او نیکی کند.[۲]

## مبحث ششم: علما از بکار بردن سخنان و اوصاف رکیک در الفاظ جرح پرهیز می‌کردند:

علما به اسباب مختلفی تلاش می کردند که در توصیف راوی کلماتی بکار برند که درجه‌ی ضعف راوی در منع روایتش، آشکار شود. نه مشهورشدنش. امام شافعی شنید شاگردش مزنی می گوید: « فلان مرد کذاب است» خطاب به او گفت: «ای ابراهیم سخنانت را بپوش و سخن نیکو بکار ببر، نکو فلانی کذاب است بلکه بگو حدیثش ارزشی ندارد».[۳]

---

[۱].مسلم کتاب الایمان حدیث شماره ۴۴ و بخاری کتاب العتع باب ۱۶ و مسند احمد ۲/۴۴۸/۴۵۳ و ۳۳۰ و۴۰۲)

[۲].تدریب الراوی ۱/۲۶۹

[۳].فتح المغیث ۱/۳۴۵

اما اگر علما چیزی جز سخن درشت(خشن) نمی‌یافتند، آن را به کار می‌بردند. البته زیاده روی و آن را زبان زد عام خاص نمی کردند. بعنوان مثال اما ابوحنیفه در معرفی جابر جعفی سخنی گفته که بر مبالغه دلالت دارد تا دروغگویی او برای مخاطب بیشتر روشن شود، لذا می گوید: «من از جابر جعفی کسی را دروغگو تر ندیدم».[۱]

برخی از علما واژها و عبارات جرح را از اسم راوی مجروح گرفته‌اند، تا هم در حق راوی نرمی کرده و هم حق مطلب را ادا کرده باشند. امام شافعی در خصوص ابوالعالیه ریاحی، مجالد و حرام می گوید: «حدیث ابوالعالیه ریاحی، ریاح یعنی: همچون باد است» و «حدیث مجالد،[۲] یجلد یعنی: دروغ است»[۳] و «حدیث حرام،[۴] حرام یعنی: روایت از او حرام است»[۵] و می گوید: «هر کس از ابو جابر بیاضی[۶] حدیث روایت کند، «بیض الله عینیه»: الله چشمانش را کور کند».[۷]

---

۱.الجرح و التعدیل لابولبابه/۱۳۱، به نقل از المدخل الی دلائل النبوۀ ۱/ ۵۵-۵۶

۲.ممکن است مجالد بن سعید همدانی متولد/۱۴۳ باشد، نگاه: میزان الاعتدال ۴/ ۴۳۸

۳. «یجلد الحدیث ای یکذب و کان یتهم و یرمی بالکذب» نگاه: النهایه.

۴. منظور حرام بن عثمان است.

۵.نگاه: مناقب شافعی ۱/ ۵۴۲

۶.منظور محمد بن عبدالرحمن مدنی است، نگاه: میزان الاعتدال ۳/ ۷

۷.نگاه مناقب الشافعی ۱/ ۴ و المجروحین ابن حبان ۲/ ۲۵۸ .

کلمات و اژهایی که امام احمد بکار برده به شرح ذیل است:
«کان یخطئ»: (اشتباه می کرد). «ما اضعف حدیثه»: (چقدر حدیثش ضعیف است!). «ضعیف الحدیث»: (حدیثش ضعیف است). «لیس بشئٍ»: (ارزشی ندارد). «احادیثه کلها موضوعه مناکیر»: (تمام روایاتش جعلی و منکر است). «شئ الحفظ»: (حافظه اش ایراد دارد). و «فی حدیثه شئ»: (حدیثش ایراد دارد).[1]

*عبارتها و کلمات علی بن مدینی بیشتر توجه محدثین را به خود جلب کرده*

از آنجایی که عبارتها و کلمات ابن مدینی با عبارات معمول و مأنوس، متفاوت بوده و اصطلاحات مخصوصی دارد. می‌بینیم که محدثین با شرح و توضیح به آنها بیشتر توجه کرده‌اند، بر خلاف دیگر عبارات که بصورت مأنوس و معمول به کار رفته است. بعنوان مثال ابن مدینی اصطلاح: «لیس بشئٍ»[2] را به مفهوم جرحش به کار نبرده بلکه منظورش از این سخن این است که آن راوی روایتهایش بسیار کم است[3]، یعنی: در نقل روایت، روایات قابل توجهی نقل نکرده است. از ابن مدینی درباره‌ی احادیث حسن از عائدبن عمرو سوال کردند، گفت: «لیس بشئ- و حرك رأسه- ما اراه سمع منه

---

[1].نگاه علل احمد بن حنبل ۱/۶۱-۸۶-۱۱۶-۲۲۶.

[2].فتح المغیث ۱/۳۴۵

[3].هدی الساری ۲/۱۸۶ و شبیه این در فتح المغیث ۱/۳۴۵ نیز هست.

شیئاً»[1]: (چیزی نیست و سرش را تکان داد و گفت فکر نمی کنم از او چیزی شنیده باشد). و ابن مدینی درباره‌ی دامر گوید: «یکتب حدیثه»:[2](حدیثش نوشته می‌شود). منظورش از این اصطلاح این است که او ضعیف است.

علی بن مدینی اصطلاحات واضحی نیز بکار برده که نیاز به توجه خاصی نداشته است. و در تضعیف واضح است، مانند: «هذا ریح،[3] لا یکتب حدیثه[4] و ضعیف و مجهول[5]»: (این مانند باد است، حدیثش باطل است، حدیثش نوشته نمی‌شود، ضعیف است، مجهول است).

## تقوا و پرهیزگاری امام بخاری رضي الله عنه او را بر آن داشته که نرمترین عبارتها را به کار برد:

هر گاه امام بخاری رضي الله عنه توصیف راوی بگوید: «سکتوا عنه»: (از سخن گفتن درباره‌اش سکوت کرده‌اند). یا بگوید: «فیه نظر»: (در او ایراد وجود دارد). یا

[1].العلل علی بن مدینی /۶۰

[2].الرفع والتکمیل /۱۰۲

[3].علل علی بن مدینی/۶۵

[4].علل علی بن مدینی/۶۹ در توصیف اسماعیل بن مسلم بکار برده است

[5].علل علی بن مدینی /۶۹

بگوید: «تركوا حديثه»: (حدیثش را ترک کرده‌اند). چنین راوی در پائینترین و بد ترین درجه‌ی جرح در نزد امام بخاری رضي الله عنه قرار دارد.[۱]

بسی اوقات می گوید: «كذبه فلان»: (فلانی او را تکذیب کرده) و یا «رماه فلان بالكذب»: (فلانی او را متهم به دروغگویی کرده).[۲]

لذا می‌بینیم که روش اهل حدیث در مقایسه با دیگران در همه متوسط و میانه است و در همه چیز با دیگران متفاوت‌اند.

بطور مثال کلمات و عبارات برخی از روافض بسیار تند و مبالغه آمیز و حتی دشنام و لعنت است و چنان بنظر می‌رسد که همه سب شتم است.

برخی از اصطلاحاتی که ابو جعفر طوسی بکار برده به شرح زیر است:

«مخلط خبيث، مجهول، ملعون غالي، ملعون واقعي، يقول بالتفويض و من الطياره».[۳]

## خلاصه‌ای از مراتب جرح راویان:

ابن ابی حاتم مراتب جرح را چهارتا دانسته[۴] و آنها را از شدید به شدیدتر دسته بندی کرده است و ابن صلاح نیز از او پیروی کرده است.

---

[۱].الباعث الحثيث /۱۰۶

[۲].فتح المغيث ۳۴۴/۱

[۳]. بحوث فى التاريخ السنة المشرفة /۱۶۶-۱۶۷.

[۴]. الجرح و التعديل ج۱/ق۱/۳۷ .

ذهبی/۲۹ صیغه به ترتیب جرح شدیدتر بدون محدودیت ذکر کرده است.[۱] اما زین عراق در الفیه‌اش مراتب جرح را به شش مرتبه تقسیم کرده و محدثین پس از تثبیت و استقرار قواعد مصطلح همین مراتب ششگانه را پسندیده‌اند.

## مراتب عبارتهای جرح راویان:

۱-بدترین مراتب جرح آن است که جرح بر مبالغه دلالت داشته باشد... و هر گاه با صیغه اسم تفضل بر وزن افعل باشد در مبالغه آشکارتر و صریحتر است. مانند: «أكذب الناس»:(دروغگوترین مردم است). و نیز این که محدثین می‌گویند: «إليه المنتهى فى الوضع»: (او در نهایت حدیث سازی است). یا «هو ركن فى الكذب»: (او در دروغگویی پایه و ستونی است).

۲-مرتبه‌ی دوم: «کذاب»: (بسیار دروغگوست). و «يضع الحديث على رسول‌الله يكذب»: (بنام رسول الله حدیث جعل می‌کند، دروغ می‌گوید» و یا عبارت «وضاع، كذاب، دجال»: (حدیث جعل می‌کند، بسیار دروغگوست). و «وضع حديثاً»: (حدیثی جعل کرده است).

۳-اصطلاحات این مرتبه به شرح زیر است:

[۱].میزان الاعتدال ۴/۱

«فلان یسرق الحدیث»: (حدیث می‌دزدد). این همان گونه که ذهبی می گوید از این که بگویند: «حدیث ساخته، حدیث جعل کرده» اتهام یا جرحی سبکتر است. و سپس توضیح می‌دهد که سرقت حدیث به این صورت است که: (گویا محدثی به تنهایی یک حدیثی را روایت کرده و سارق حدیثی می‌آید و ادعا می کند که او نیز آن حدیث را از استاد آن محدث شنیده است). یا حدیث را از یک راوی بگیرد به راویی دیگر نسبت دهد... و می گویند: «فلان متهم بالکذب او الوضع»: (فلانی متهم به دروغگویی یا جعل حدیث است). و «فلان ساقط»: (فلانی بی اعتبار است). و «فلان هالك فأجتنب»: (فلانی هلاک کننده است، لذا از او اجتناب شده است). و «فلان ذاهب أو ذاهب الحدیث»: (فلانی بی اعتبار است، یا حدیثش بی اعتبار است). و «فلان متروك او ترکوه»: (فلانی متروك است یا ترکش کردند). و «فیه نظر»: (در او ایراد وجود دارد). و «فلان لا یعتبر به عند المحدثین أو لا یعتبر بحدیثه»: (فلانی از نظر محدثین اعتبار ندارد و یا حدیثش بی اعتبار است). و «فلان لیس بالثقه او لیس بثقه»: (فلانی مورد اعتماد نیست، ثقه نیست).

۴- مرتبه‌ی چهارم: «فلان رد حدیثه بین المحدثین أو ردوا حدیثه أو مردود الحدیث... ضعیف جداً... واه بمرد تالف... أرم به... مطروح»: (حدیث فلانی

در میان محدثین مردود است یا حدیثش را رد کرده‌اند و یا حدیثش مردود و بی اعتبار است. بسیار ضعیف است)

۵-مرتبه پنجم: می گویند: «فلان ضعیف منکر الحدیث»: (فلانی ضعیف است و منکر الحدیث است...) و «واه ضعفوه فلان لایحتج به»: (بی اعتبار است فلانی راویی است که به آن استناد نمی‌شود).

۶-مرتبه‌ی ششم: «فلان فیه مقال»: (در فلانی ایراد وجود دارد). و «فیه ضعف»: (در او ضعف وجود دارد). و «تعرف و تنکر»: و«لیس بذاك» «لیس بحجه» و «لیس بعمدة».

## حکم مراتب فوق:

حکم چهار مرتبه‌ی اول این است که حدیث هیچ یك از افراد آن حجت و قابل استدلال و استشهاد نیست و هیچ اعتباری ندارد.

اما حدیث افراد مرتبه‌های پنجم و ششم فقط برای اعتبار نوشته می‌شود.[1]

## اصول و فوائدی از علم جرح و تعدیل:

۱-شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: «... باید اظهار نظر در رد و تایید مردم با علم و عدالت باشد نه با جهل و ظلم که از خصوصیات مبتدعان است».[2]

[1]. فتح المغیث ۱/۳۴۶ ، الجرح و التعدیل ابولبابه/۱۳۴ و تیسیر المصطلح الحدیث محمود طحان/۱۵۲

[2]. منهاج السنة ۴/۳۳۷ .

۲-ابن دقیق عید می گوید: «آبروی مسلمان چاله‌ای از چاله‌های آتش است که بر لبه‌ی آن دو گروه از مردم یعنی: محدثان و حاکمان، ایستاده‌اند». [۱]

۳-امام ذهبی در توضیح این سخن ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه که گفته: «از دروغگویی اجتناب کنید که دروغگویی انسان را از ایمان محروم می کند» می گوید: فإنا لله و إنا الیه راجعون!! این (دروغگویی) مگر چیزی جز بلایی بزرگ و خطری عظیم برای آنانی که روایات باطل و بی اعتباری را که راویان متهم به دروغگویی، روایت کرده‌اند، نقل می کنند نیست». [۲]

بنابراین لازم است محدث در اظهار نظرهایش، تقوا پیشه کند و از آگاهان سوال نماید و یاری بخواهد تا کمکش کنند که روایاتش شفاف و روشن شود، و برای محدث راهی برای رسیدن به تخصص در رد و تایید روایات نیست جز تحقیق، جستجوی پی گیر و همیشگی در این علم و کثرت بحث و بررسی و بیداری با فهم و تقوا و دین استوار و انصاف و نشست و برخواست با علما و دقت و محکم کاری. الله متعال می‌فرماید: «فاسألوا أهل الذکر إن کنتم لاتعلمون»: (اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید). لذا هر کس می‌خواهد در علم جرح و تعدیل فعالیت کند اگر در خودش فهم درست، صداقت،

---

۱. الاقتراح/۳۴۴.

۲. تذکرة الحفاظ ۱/۴-۵.

دینداری و پرهیزگاری می‌بیند، این کار را بکند و اگر چنین نیست دست از این کار بکشد. و اگر هوا و هوس و تعصب بر مذهب و نظریه‌ای بر فردی غلبه کند باید خودش را در این مسیر خسته نکند که چیزی جز ضرر در دو دنیا بهره‌ای نخواهد داشت و اگر فردی می‌داند که حق را با باطل مخلوط می‌کند و حق را زیر پا می‌کند و قوانین الهی را رعایت نمی‌کند بر او لازم است که مسلمانان را راحت کند که بزودی ماهیتش آشکار و حقیقت بر ملا خواهد شد و تردیدی نداریم که نیرنگ مکاران موجب نابودی خودشان خواهد شد.

۴-علامه‌ی محقق معلمی یمانی در مقدمه‌اش بر کتاب الجرح و التعدیل (ص/ب-ج) می‌نویسد: «نقد راویان مسئله‌ای ساده نیست چرا که باید نقد کننده از روایات آگاهی گسترده داشته باشد و احوال راویان گذشته و طرق روایت را بشناسد و از سر انجام، مقاصد و اهداف راویان کاملاً با خبر باشد و باند که چه عواملی موجب شده راویان به تساهل، دروغگویی، اشتباه و غلط روی آورده‌اند. بعد از به این نیاز دارد که راوی کی و کجا متولد شده؟ وضعیت دینداری، امانتداری، عقل، مردانگی و حافظه‌اش چگونه بوده است؟ و از چه زمانی یاد گیری و صلب علم را آغاز کرده؟ از چه کسی حدیث شنیده؟ چگونه و با چه کسانی احادیث را می‌نوشته؟ و بداند از اساتیدی که

حدیث شنیده و روایت می کند، چه کسانی هستند؟ شهرها و محل زندگی‌شان کجا بوده؟ چه سالی وفات کرده‌اند؟ در چه سالی از آنان حدیث روایت کرده‌اند؟ و روش روایت‌شان را نیز باید بشناسد، پس از آگاهی از موارد فوق می‌تواند دریابد که روایاتش با این مشخصات و وضعیتی که دارد، چگونه است و آن گاه می‌تواند روایات چنین فردی را نقل کند و معتبر بداند و یا روایت نکند و بگوید بی اعتبار است و علاوه بر موارد مذکور باید محدث زیرک، فهیم، تیزهوش و بر خودش مسلط باشد تا هوا و هوس او را به این سو و آن سو منحرف نکند، هنگام خشم و غضب حق را زیر پا نکند، و تنها به مجرد بدگمانی تا تحقیق و بررسی کامل و رسیدن به نتیجه‌ای مطمئن، اظهار نظر عجولانه نکند و در داوری حسن تطبیق داشته باشد تا از حد تجاوز و یا در اظهار حقیقت کوتاهی نکند. این درجه، مقامی پر ارزشی است که بجز راد مردان حق طلب و خستگی ناپذیر کسی به آن دست نخواهد یافت و چه بسا که از محدثین بزرگ و والا مقاو بودند کسانی که افرادی را جرح و یا تعدیل کرده‌اند اما به حرفشان -بدلیل دارا نبودن شرایط مذکور- توجه نشده است.

بعنوان مثال: امام علی بن مدینی می گوید: ابو نعیم و عفان هر دو صدوق‌اند اما از نظر من نظریه یشان در خصوص راویان اعتبار ندارد چون این دو هیچ کس را نگذاشتند مگر این که جرح کردند.

ابونعیم و عفان از علمای ماهر در این فن هستند و سخن ابن مدینیبر کثرت اظهار نظرشان در خصوص رجال دلالت دارد، با این حال باز هم در کتابهای این فن نظر دیدگاه این دو خیلی کم به چشم می‌خورد.

۵-حافظ ابن حجر می گوید: «هر کس در این فن(رجال) اظهار نظر می کند باید از تساهل در جرح و تعدیل بر حذر باشد، چرا که اگر عدالت فردی ثابت نباشد بیم این می‌رود که از آنانی بشمار آید که حدیثی را به گمان این که دروغ است، روایت می کنند و جرحی هم که وارد نباشد اقدام بر طعنه زدن به مسلمانی است که از آن پاك و بری است و بد نام کردنی است که ننگ و عارش برای همیشه ماندگار می‌ماند».[۱]

۶- معلمی می گوید: «در برخی از قواعد مقرره در علم اصطلاحات حدیث اختلافاتی ذکر شده و حق کاملاً در آنها واضح نشده است و بسیاری از اختلافات در ترجیح به اختلاف عوارضی بر می گردد که در جزئیات مختلف و متفاوت است. و رسیدن به حق در این موضوع نیاز به تحقیق و تلاش

---

۱. نزهۀ النظر /۱۱۳ .

مستمر و طولانی در کتابهای حدیث و رجال و بررسی علل با حسن فهم و نیت صالح دارد.[۱]

۷- معلمی در پاورقی الفوائد المجموعة/۳۰ می‌نویسد: «روش ابن معین در خصوص راویانی که ملاقات کرده این است که هر گاه ظاهرش جلب توجه می‌کرد به دسته‌ای از احادیثی که روایت می‌کرد گوش می داد وقتی می‌دید، احادیثش ثابت و صحیح است گمان می‌کرد این فرد فقط حدیث صحیح روایت می‌کند، بنابراین او را توثیق می‌کرد، لذا گاهی او را از این کار بیم می‌دادند و گاهی بر از راویانی که احادیث صحیح را با غیر صحیح مخلوط می‌کردند در برخورد با ابن معین فقط احادیث صحیح را برایش روایت می‌نمودند و در جلسات و جاهای دیگر که ابن معین نبود، احادیث را مخلوط می‌کردند، بنابراین هر گاه مشاهده شود راویانی که با ابن معین ملاقات داشته‌اند و آنها را توثیق کرده و دیگران تکذیب و یا شدیداً جرح کرده‌اند، روشن است که آن افراد از این دسته راویان است و توثیق ابن معین بدلیل مخلوط کردن عمدی این راویان بر جرح و رد صلاحیت‌شان می‌افزاید.

معلمی می‌گوید: «هر گاه ابن معین در حین سفر با شیخی ملاقات می‌کرد و یا راویی وارد بغداد می‌شد و ابن معین از او حدیث می‌شنید و می‌دید رواتش صحیح است و سپس از او در باره‌ی آن راوی سوال می‌کردند، او را توثیق می‌کرد و

---

۱. الفوائد المجموعة/۹.

گاهی اتفاق می‌افتاد که آن راوی دجال دروغگویی بود که در حین ملاقات با ابـن معین روایات صحیح را نقل کرده بـود و قبـل یـا بعـد از ملاقـات بـا او بـه اخـتلاط مبتلاء شده است.[۱]

ابن جنید یاد آور شده که از ابن معین در باره‌ی محمد بن کثیر قرشی کوفی سـوال کردم، گفت: «ما کان به بـأس»: (ایـرادی نـدارد). لـذا او را در جریـان احـادیثی از مرویات این راوی گذاشتم که منکر دانست و گفت: «اگر این راوی ایـن احادیـث را روایت کرده کذّاب است و اگر نکرده من روایات این فرد را صـحیح یـافتم». و ابن معین در مورد محمدبن قاسم أسدی می گفته:«ثقه است، از او حدیث نوشته‌ام». در حالی که امام احمد می گوید: «دروغگو و روایات او موضوع اسـت» و ابـوداود می گوید: «ثقه و مأمون نبوده و روایاتش موضوع است». بـه همـین صـورت گـاهی اتفاق افتاده که یک راوی به خاطر روایت یک حدیث منکر در حالی که عذر هم داشته تضعیف شده است.[۲]

۸–حافظ ابن حجر می گوید: «هیچ طبقه‌ای از نقدکنندگان رجال از متشـدد و میانـه رو خالی نیست:

از طبقه‌ی اول شعبه و سفیان ثوری هستند که شعبه سخت گیرتر است و از طبقـه‌ی دوم یحیی قطان و عبـدالرحمن بـن مهـدی اسـت و یحیـی از عبـدالرحمن سـخت

---

۱. التنکیل /۲۵۶–۲۵۷.

۲.التنکیل /۲۵۶–۲۵۷.

گیرتر است، و از طبقه‌ی سوم یحیی بن معین و احمد است که یحیی سخت‌گیرتر است و از طبقه‌ی چهارم: ابوحاتم و بخاری است که ابوحاتم سخت‌گیرتر است.[۱]

۹-ذهبی می‌گوید: «بسیاری اوقات اظهار نظر ابوزرعه در جرح و تعدیل مرا به شگفت می‌اندازد که پرهیزگاری و خبره بودن را توضیح می‌دهد، بر خلاف رفیقش ابوحاتم که بسیار جرح کننده است».[۲]

۱۰-و نیز ذهبی می‌گوید: «هر گاه ابوحاتم فردی را توثیق کرد، توثیق او را قبول کنید چون او بجز راوی صحیح الحدیث کسی را توثیق نمی‌کند اما هر گاه فردی را به «لیّن» و یا «لا یحتج به» توصیف کرد، باید توقف شود تا ببینیم دیگران چه گفته‌اند، اگر کسی چنین راویی را توثیق نموده بود که جرح ابو حاتم را نباید مبنا قرار داد چون در جرح سخت گیر است و در باره‌ی گروهی از رجال صحاح گفته حجت و قوی نیستند. و امثال این گونه جرح ها را بای کسی که مجروح هم نبوده بکار برده است.[۳]

۱۱-علامه معلمی می‌گوید: «آنچه مشهور است که فلانی متساهل یا متشدد است، مطلق نیست. چون برخی از آنانی که شناخت این گونه صفات ائمه که در اظهار

---

[۱].النکت علی ابن الصلاح و العراقی ۴۸۲/۱.

[۲].سیر أعلام النبلاء ۸۱/۱۳ .

[۳]. السیر ۲۶۰/۱۳ .

نظرهایشان مؤثر بوده بدون تحقیق وبررسی کامل و تدبر عمیق در نظریاتشان ممکن نیست».[۱]

۱۲-حافظ می گوید: «نتیجه‌ی آن چه در باره‌ی جرح و توثیق راوی گفته شده هنگام تعارض مشخص می‌شود».[۲]

۱۳-ذهبی در زندگی نامه‌ی إبان بن عطار می گوید: «این راویی را ابوالفرج بن جوزی در میان ضعفاء ذکر کرده و اقوال توثیق کننده‌گانش را ذکر نکرده و این از عیوب کتاب اوست که جرح را ذکر می کند و توثیق را نمی‌آورد».[۳]

۱۴-حافظ در مقدمه ی فتح الباری در شرح زندگی عکرمه مولای ابن عباس می‌نویسد: «یکی از عادتهای ابن عدی در الکامل این است که احادیث منکری که از راوی ثقه و غیر ثقه نقل شده می‌آورد».[٤]

۱۵-معلمی در پاورقی الفوائد المجموعه/۳۵۶ در باره‌ی راوی که نقد کرده می گوید: «... این که ابو عوانه در صحیحش از او روایت کرده به حالش تاثیری ندارد چون صحیح ابوعوانه بر اساس صحیح مسلم تخریج شده به این صورت که احادیث صحیح مسلو را با سندهایش تا استاد، یا استادِ استاد مسلم تخریج کرده که

---

[۱].مقدمه‌ی الفوائد المجموعۀ/۹ .

[۲].تهذیب والتهذیب۱ /۵.

[۳].المیزان ۱ /۱۶.

[۴].مقدمه‌ی فتح الباری/۶۰۰.

گاهی حدیثی را جز در نزد راوی ضعیف نیافته لذا آن را بدلیل ثبوتش از طرق دیگر تخریج کرده است».

۱۶- ونیز معلمی در پاورقی الفوائد/۶۹ می‌نویسد: «هر گاه توثیق ابن سعد با دیگران مخالف باشد، اعتبار ندارد چون او از واقدی گرفته و ابن حجر در شرح زندگی عبدالرحمن بن شریح، محرب بن دثار و نافع بن عمر جمحی در مقدمه‌ی فتح‌الباری می‌نویسد: «جرح و تعدیل واقدی اعتبار ندارد». و معلمی دراین باره در پاورقی الفوائد/۳۵۵ و التنکیل/۲۹۰ بحث کرده است.

۱۷-ذهبی می‌نویسد: ابومحمد بن أبنوس گوید: شنیدم خطیب می گوید: «از نقل قولهایی که در جرح وتعدیل نقل کردم فقط آنهایی معتبر است که آخر ذکر کردم».[1]

۱۸-حافظ در شرح زندگی خارجه بن صلت می‌نویسد: «ابن ابوخثیمه گفته است: هر گاه شعبی از فردی حدیث روایت کرد و نامش را هم ذکر کرد، آن راوی ثقه و حدیثش حجت است».[2]

۱۹-معلمی در پاورقی الفوائد/۴۸۵ می‌نویسد: «یکی از روشها و عادتهای ابن حبان این است که هر گاه در خصوص راویی تردید داشته باشد، او را در ثقات ذکر و از او چشم پوشی می کند».

---

[1]. تذکرة الحفاظ ۳۱۵/۳

[2]. تهذیب التهذیب ۷۵/۳-۷۶

۲۰-معلمی در همان صفحه‌ی/۴۸۵ می گوید: «عجلی بسیار متساهل و از جرح چشم پوش است بویژ در مورد تابعین گویا تمتم تابعین از نظر او ثقه‌اند، مشاهده می‌شود که راویان مجهول و برخی از مذمومین مانند، عمربن سعد و برخی از هالکین(راویان بی اعتبار) مانند: أصبغ بن نباته را می گوید: «تابعی ثقه است». و در پاورقی الفوائد/۲۲ می‌نویسد: «... قائده‌ی ابن حبان معروف است و من موارد بسیاری از توثیق عجلی را بررسی کردم دیدم او نیز مانند ابن حبان متساهل است».

۲۱-در التنکیل/۶۶۹-۶۷۰ می‌نویسد: حقیقت این است که توثیق ابن حبان ماتبی به شرح زیر دارد:

اول این که به صراحت توثیق کند مانند این که بگوید: «کان متقناً» و یا بگوید: «مستقیم الحدیث». و مانند اینها.

دوم: راوی مورد وثوق او از اساتیدی باشد که با آنها نشست و برخواست داشته و از آنها حدیث روایت کرده است.

سوم: راوی مورد وثوق او از راویان معروفی باشد که به کثرت حدیث روایت کرده، بگونه‌ای که ابن حبان بر احلدیث بسیاری از او واقف بوده است.

چهارم:از سیاق سخن ابن حبان چنان بر می‌آید که آن راوی را بخوبی شناخته است.

پنجم: مورد توثیق راویان توسط ابن حبان همان مواردی است که از درجه‌ی توثیق دیگر ائمه کمتر است و از موارد فوق نیست.

مورد اول از توثیق دیگر ائمه کمتر نیست و شاید از توثیق بسیاری از صاحب نظران ثابت تر باشد. مورد دوم نزدیک به مورد اول است ومورد سوم مقبول و چهارمی صالح و پنجمی خالی از ایراد نیست.«والله اعلم» شیخ آلبانی در تحقیق التنکیل در همین موضوع می‌نویسد: «این شرح تفصیلی دقیق است که بر معرفت آگاهی مؤلف از علم جرح و تعدیل دلالت دارد، و من این دقت ظرافت نگری را در کسی دیگر ندیدم البته پس از تحقیق و بررسی بایم روشن شد که غالباً راویان درجه‌ی پنجم و مجهول و ناشناخته‌اند، دلیل این مدعا اظهار نظر رجال شناسانی مانند ذهبی، عسقلانی و غیره است. چون محققان به ندرت بر توثیق مورد پنجم او -در صورتی که فقط او توثیق کرده باشد- و حتی گاهی مورد چهار و سوم، اکتفی کرده‌اند.

۲۲-حافظ در نزهۀ النظر/۱۱۳ می‌نویسد:

«ذهبی که از محققان معتبر و کامل در نقد رجال است می گوید: هر گز نشده که دوتن از رجال شناسان راوی ضعیف را توثیق و یا راوی ثقه را تضعیف کنند و بر توثیق راوی و یا تضعیف راوی ثقه‌ای اتفاق نظر داشته باشند».

۲۳-ذیلاً به عموم اسباب اختلاف نقد کنندگان در اظهار نظر و صدور حکم در خصوص یک راوی، اشاره می کنیم که پس از تأمل و بررسی اقوال ائمه و دیگر اصول و قواعد این فن به آنها دست یافتیم:

سبب اول: نقد کنندگان رجال شناسان در شناخت و آگاهی از جزئیات و تفاصیل شرح زندگی راوی با هم برابر و در یک سطح نیستند. این مورد روشن است.
دوم: اختلاف مرویاتی که به آنان رسیده، هر چند کم و قابل ترجیح باشند، به صدور حکمی در خصوص راوی برسند.
سوم: در شناخت اظهار نظر نقد کنندگان و رجال شناسان قبل از آنان که در باره‌ی راوی حکم داده‌اند برابر نیستند، هر چند آنانی که قبل از آنان بودند و اظهار نظر کردند؛ مورد اعتماد باشند.
چهارم:تقلید از کسی که سخنش حجت نیست. مانند ابن سعد که از واقدی که سخنش حجت نیست تقلید کرده است.
پنجم: تساهل و تشدد(سختگیری) پیشتر به این موضوع اشاره کردیم.
ششم: اختلاف در اصطلاحات کاربردی، اگر چه در حقیقت این اختلاف در صدور حکم نیست. اما سبب اختلاف، تفاوت ظاهر اظهار نظرهایشان در خصوص راویان است؛ بنابراین لازم است اصطلاحات خاص افراد را بشناسیم.
هفتم: اختلاف در اصول جرح وتعدیل، قواعد و ضوابط آن و میزان آگاهی در این علم و دقت و ظرافت نگری رجال شناسان و غیره...
هشتم: اهداف و نیتهای باطل و هوا پرستی افراد و مخالفت در عقاید و باورها یکی دیگر از عوامل اختلاف در اظهار نظرها بوده است.

حافظ در نزهۀ النظر/۱۱۳ می‌نویسد: «گاهی اوقات آفتهایی همچون هواپرستی، نیات و اهداف فاسد، این فن را نیز تحت الشعاع قرار داده اما غالباً کلام متقدمین از این آفتها سالم است، و گاهی برخی از مخالفتها، در عقاید و باورها در که گذشته و حال وجود داشته و دارد، موجب شده راویی مورد جرح قرار گیرد، لذا شایسته است به این وسیله جرح مطلق صورت نگیرد.[۱]

نهم: برخی اظهار نظرهای علما صدور حکم نیست، لذا با اظهار نظرهایی که صدور حکم است متفاوت است. معلمی در التنکیل/۲۴۱ می‌نویسد:

گاهی محدثی در نقل قولهایش قصد صدور حکم در خصوص راوی ندارد بنابراین هرگاه اظهار نظر از این دسته باشد روایت فرد قابل استناد است در حالی که اگر قصد صدور حکم را داشته باشد نقل حکایت منقطع و روایت کسی که اعتبار ندارد و حجت نیست و قرینه‌ای که برای مبنا بودن حکم و امثال آن کافی نیست، استناد نمی‌کند...

دهم:ترمذی در علل صغری می‌گوید: «برخی از محدثین علمای بزرگ را به نقد کشیده‌اند و از جهت حافظه‌یشان آن ها را تضعیف کردند در حالی که دیگر آنها را به خاطر مقام علمی و صداقت‌شان توثیق کرده‌اند اگر چه در نقل برخی روایاتشان توهم و تردید داشتند.[۲]

---

[۱]. علامه معلمی یمانی این بحث را در موضوع روایت از مبتدع شرح داده است به التنکیل/۲۳۹-۲۴۱ رجوع شود.

[۲]. شرح علل صغری ابن رجب ۱/۳۹۵-۳۹۶

یازدهم: سبب اختلاف این است که توثیق وتضعیف در پاسخ سوالی است که سوال کننده از دو راوی سوال کرده که کدام یک ضعیف‌تر و یا ثابت‌تر است، مانند این بسیار است.[۱]

دوازدهم: سوال کننده در سوالش چنان سخت‌گیر باشد که تاثیر آن در جواب نقد کننده‌ی مورد سوال مشهود باشد. ترمذی آورده که علی بن مدینی می‌گفت: از یحیی بن سعید در خصوص محمدبن عمرو بن علقمه سوال کردم، گفت: گذشت می‌خواهی یا سخت‌گیری گفتم: گذشت و چشم پوشی، هرگز! سخت‌گیرم. گفت از آنهایی که تو می‌خواهی نیست و گفت ابو سلمه و یحیی بن عبدالرحمن بن حاطب از اساتید مایند.[۲]

سیزدهم: سبب اختلاف حکم، نقد کننده‌گان اختلاف در حکم مطلق و مقید است و چه بسا که برخی راویی را مقید به یکی از حالتهای، یا یکی از اساتید و یا در روایت یکی از راویان از او و... توثیق کرده باشند، لذا سوال کننده و یا ناقل گمان کرده توثیق مطلق است، بنابراین در نقل از ناقد، راوی را مطلقاً توثیق کرده و در نتیجه حکمی که از ناقد نقل شده با حکم دیگر ناقدانی که در خصوص همین راوی مطلق حکم داده مخالف واقع شده است.[۳]

---

۱. باجی در التعدیل و التجریح ۱/۲۳۸-۲۸۸، التنکیل/۲۶۰-۲۶۲، لسان المیزان۱/۲۸ و فتح المغیث ۱/۳۷۴-۳۷۵.

۲. شرح علل ترمذی ۱/۳۹۵-۳۹۶.

۳. التنکیل/۲۵۴ تا ۲۵۶، ۵۵۸ و ۵۸۹.

چهاردهم: خود نقد کننده ضعیف باشد مانند ازدی که خودش ضعیف است و نقد هم کرده.[1]

پانزدهم: ناقد از خودش نگفته بلکه کسی دیگر برایش از قول ناقدین نقل کرده و او بر نقل قول آن فرد اعتماد نموده و مطلقاً آن را پذیرفته در حالی که نقل کننده به سبب سوء حافظه و غیره دچار وهم شده و برایش اشتباه نقل کرده است. و در نتیجه موجب اختلاف در جرح شده.

موارد فوق مهم‌ترین اسباب اختلاف علمای جرح و تعدیل در فن خودشان است. و می‌توان برخی از اسباب مذکور را در برخی دیگر ادغام نمود و این را به اصولی اندك محدود کنیم، و نباید فراموش کرد که اختلاف علمای جرح و تعدیل زیاد نیست بلکه بسیار کم است و الحمد لله ترجیح آسان است. در پایان سخن ذهبی را تکرار می‌کنیم که: «هرگز دو نفر از علمای این فن بر توثیق راوی ضعیف یا تضعیف راوی ثقه هم نظر و هماهنگ نبوده‌اند.

## مبحث دوم: توضیحی در خصوص الفاظ و واژهای جرح و تعدیل:

۱–سخاوی در فتح المغیث ۳۶۲/۱ می‌گوید:

[1] به اولین زندگی‌نامه در المیزان ذهبی رجوع شود.

«... کسانی که کتابهای رجال شناسی مانند: کتاب ابن ابی حاتم و کامل ابن عدی و التهذیب و... را مطالعه و بررسی می‌کنند الفاظ و واژهای بسیاری مشاهده می‌کنند و اگر فرد متخصصی اقدام به تحقیق لغوی و اصطلاحی معانی و مفاهیم آن ها بکند و آنها را شرح وتوضیح دهد، بسیار نیکوست! و استاد ما در حد توان اینها را شرح می‌داد و کسانی که از واژها و اصطلاحات محدثین آگاهند، مقاصد آنها را می‌دانند چون غالباً مفاهیم واژهای‌شان از قرائن فهمیده می‌شود.

۲-حافظ بن حجر در نزهۀ/۱۱۱ می‌نویسد:

«و نیز مهم است که وضعیت تعدیل، جرح و مجهول قرار دادن راویان توسط علمای این را بشناسیم و مهمتر از آن، این است که با مراتب و رده بندی جرح و تعدیل‌شان آگاه باشیم چون بسی اوقات فردی را جرح می‌کنند که مستلزم جرحش رد تمتم احادیثش نیست».

۳- حافظ ابن کثیر در اختصار علوم الحدیث/۱۰۵ می‌نویسد:

«بین قویترین واژهای تعدیل و بدترین کلمات جرح مسائل بسیاری وجود دارد که ضبط و ثبت آنها مشکل است... وانگهی متخصصان این فن اصطلاحاتی دارند از آنها آگاه باشیم».

۴- معلمی در مقدمه‌اش بر کتاب «الفوائد المجموعۀ» /۹ می‌نویسد:

«بسیاری از واژها و کلمات جرح و تعدیل بر معانی متفاوتی از معانی مقرره در کتابهای مصطلح اطلاق می‌شود که شناخت آنها بستگی به مدت تمرین، تحقیق و بررسی دارد».

۵-و نیز معلمی در التنکیل/۲۵۷-۲۵۸ در بحث شرح مسائلی که برای شناخت احوال راویان لازمی است، می‌نویسد:

«... باید دیدگاه و نظر هر یک از پیشوایان جرح و تعدیل و اصطلاحاتشان را مورد بررسی قرار دهیم تا بتوانیم به این وسیله نظر افراد در خصوص راویان را بدانیم و اختلاف روایت از آنها در مورد برخی راویان را بررسی نموده و با نظر دیگران مقایسه‌ی کنیم، چون به این وسیله مفاهیم اصطلاحات و منظورشان قابل تشخیص است».

۶-ابن ابی حاتم در الجرح و التعدیل ۳۷۱/۱ می گوید:

«الفاظ و واژهای جرح و تعدیل مراتب و درجات مراتب و درجات دارد، هرگاه در مورد راویی بگویند: ثقه، متقن و حدیثش ثابت است؛ حدیث چنین راویی حجت است.

وقتی می گویند: صدوق یا در مقام صدق[1] و راستگویی است و یا ایرادی ندارد حدیث چنین راویی نوشته می‌شود، این مرتبه‌ی دوم توثیق است. وقتی می گویند: شیخی است، حدیثش نوشته و بررسی می‌شود و از مورد قبلی مرتبه‌اش کمتر و در درجه‌ی سوم قرار دارد.

وقتی می گویند: «صالح الحدیث» فقط حدیثش به قصد اعتبار نوشته می‌شود.

و اصطلاح «لین الحدیث» برای کسی به کار برده می‌شود که حدیثش را به قصد اعتبار می‌نویسند و اصطلاح «قوی نیست» برای راویی بکار می‌رود که در اولین و کمترین مرتبه‌ی نوشتن حدیث قرار دارد.

وقتی می گویند: حدیثش ضعیف است، روایاتش به تنهایی اعتبار ندارد بلکه به قصد اعتبار در صورت داشتن شاهد یا متابع، نوشته می‌شود.

و اصطلاحات «متروك الحدیث»، «ذاهب الحدیث» یا «كذاب» به راویانی به کار برده می‌شود که روایاتشان بی اعتبار است و نوشته نمی‌شود.

۷–سخاوی در فتح المغیث ۳۶۷/۱ به نقل از می گوید:

---

[1] .گفتنی است که ذهبی در المیزان بین دو واژه تفاوت قائل شده و در مقام صداقت قرار داده، چون صدوق وصفی است به شیوه‌ی مبالغه، در حالی که واژه‌ی دوم چنین نیست. رجوع شود به فتح المغیث ۳۶۴/۱.

«... واژه‌ی صدوق و ما بعد آن از الفاظ تعدیلی است که حفاظ و محدثین در توثیق یا تضعیف راویان اختلاف دارند، به هر حال این الفاظ از درجه‌ی توثیق کامل پائین‌تر و از مراتب جرح بالاتر است».

۸-حافظ در التقریب ۴/۱-۵ می‌گوید:

«مراتب الفاظ جرح و تعدیل به شرح ذیل‌اند:

اول: در بالاترین درجه‌ی تعدیل صحابه قرار دارند، و بدلیل شرافت‌شان این را با صراحت ذکر نمودم.

دوم: در مرتبه‌ی پس از صحابه کسانی قرار دارند که با صیغه‌ی اسم تفضیل مدح شوند. مانند: «أوثق الناس» یا تکرار صفت مدح مانند: «ثقة ثقة» یا معنای تکرار مانند: «**ثقة حافظ**».

سوم: راویانی که با صفات مفرد تعدیلی توصیف شده‌اند، مانند: ثقه است متقن است ثابت الحدیث و عادل است.

چهارم: این درجه از درجه‌ی سوم پائین‌تر است و راوی با الفاظی مانند: «صدوق، لابأس به» توصیف می‌شود.

پنجم: راویان این درجه از درجه‌ی چهارم اندکی پائین‌ترند و با الفاظی مانند: «صدوق سئ الحفظ، صدوق یهم» و یا اوهامی دارد، اشتباه می‌کند، در اواخر عمر تغییر کرده است. و راویانی که به نوعی بدعت مانند: رافضی(تشیع)، قدری

مذهب، مرجأ ، جهمیه متهم‌اند، با این توضیح که اگر مبتدعان به مذهب‌شان دعوت دهند از این نوع جرح شامل حالشان می‌شود.

ششم: راویانی هستند که فقط معدود احادیثی روایت کرده‌اند و در آنها موردی نباشد که به خاطر آن، حدیثش ترک شود. اینها با اصطلاح «مقبول حیث یتابع و إلا فلین الحدیث»: (مقبل است به شرطی که حدیثش متابع داشته باشد و در غیر این صورت حدیثش ضعیف است) به دسته از راویان اشاره شد.

هفتم: راویی که بیش از یک حدیث از او روایت شده و توثیق نشده و وضعیتش از نظر جرح و تعدیل مشخص نیست، اینها با اصطلاح «مستور» یا «مجهول الحال» توصیف می‌شود.

هشتم: کسی که از طرف رجال شناس معتبری توثیق نشده و فقط بصورت مطلق حتی بدون تفسیر تضیف شده مانند: «ضعیف است». به دسته از رویان نیز اشارو شد.

نهم: کسی که فقط از او یک حدیث روایت شده و با لفظ «مجهول» توصیف شده، به گونه راویان نیز اشاره شد.

دهم: راویی که تحت هیچ و به هیچ صورت توثیق نشده و با اصطلاحات جرحی همانند: «متروک، متروک الحدیث، واهی الحدیث و یا ساقط» توصیف شده باشد. به اینها نیز اشاره کردیم.

یازدهم کسی که متهم به کذب و دروغگویی است.

دوازهم: کسی که مطلقاً دروغگو جعل کننده‌ی حدیث معرفی شده است.

تا اینجا سخن ابن حجر به پایان رسید و بسیاری از الفاظ و اصطلاحات محدثین را ذکر نکرده اما دانشجو و طلبه‌ی آگاه می‌تواند هر اصطلاحی که در میان محدثین متداول است و در این جا ذکر نشده، به یکی از این مراتب ملحق کند.

## آشنایی با روش و اصطلاحات ابن معین:

۹-معلمی در التنکیل/۲۵۸-۲۵۹ سبب اختلاف کلام ابن معین با دیگران را توضیح داده و می‌گوید: اظهار نظر ابن معین در خصوص گروهی از راویان، مختلف و متفاوت است گاهی یک راوی را در یک جا توثیق نموده ودر جایی دیگر همان فرد را ضعیف دانسته، پس از این معلمی/۱۷ نفر را ذکر کرده که ابن معین گاهی آنها را توثیق و گاهی تضیف نموده است و نیز توثیق گروهی از ابن معین نقل شده که دیگر محدثین آنها را ضیف قرار داده‌اند و/۸ نفر از اینها را هم ذکر کرده است. از این روش ابن معین چنان به نظر می‌رسد که واژه‌ی ثقه را برای راوی دروغگو نیز به کار برده است. و گاهی اتفاق افتاده که ابن معی در خصوص یک راوی یک بار بگوید: ثقه نیست و در جایی دیگر بگوید ثقه است، ایرادی ندارد و مانند: اینها و گاهی می‌گوید ثقه نیست در حالی که همان راوی را دیگران توثیق کرده‌اند. از این روش ابن معین چنان پیداست که گاهی جمله‌ی ثقه نیست را برای کسی به کار می‌برد که در آن حد نیست و به معنای مشهور واژه که می‌گویند: ثقه است؛ نیست بلکه بر معنایی کمتر از معنای مشهور آن دلالت دارد. این-همانطور

که قبلاً اشاره کردیم- از آن جا روشن می‌شود. که گروهی کلمه‌ی ثقه را برای راویانی که توسط برخی تضعیف شده‌اند، به کار برده‌اند و منظور از چنین کلمه‌ای در چنین حالتی این است که ضعف آن راوی کم است. مثلاً ابوزرعه در باره‌ی عمر بن عطا بن وراز می گوید: «ثقة لين»: (ثقه و اندکی ضعیف است). و کعبی در مورد قاسم ابوعبدالرحمن شامی می گوید: ثقه است، حدیثش نوشته می‌شود، قوی نیست). وابن سعد درباره‌ی جعفربن سلیمان ضبعی می گوید: «ثقه است، در او ضعف وجود دارد). و ابن معین درباره‌ی در باره‌ی عبدالحمن بن زیاد بن أنعم افریقی می گوید: «ایرادی ندارد، ضعیف است» و گفته‌اند: ابن معین «لیس به بأس را بمعنای ثقة» به کار برده است. و یقوب بن شیبه در رابطه با عبدالحمن بن أنعم می گوید: «ضعيف الحديث، ثقة، صدوق، صالح» و در باره‌ی ربیع بن صبیح می گوید: «صالح، صدق، ثقة، ضعيف جداً».

سپس معلمی به زندگینامه ده نفر حواله داده و می گوید: «یعقوب بن شیبه در باره‌ی أجلح گوید: «ثقه و حدیثش ضعیف است». و درباره‌ی محمدبن عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: «ثقه و عادل است در حدیثش ایرادهایی وجود دارد و حدیثش در نزد محدثین ضعیف است». و نیز در التنکیل/۲۶۰ می گوید:« آری! اینگونه حکمه ثقه به معنای مشهور و معروفش که توثصق کامل است به کار می رود و از معنایش برگردانده نمی‌شود مگ با دلیلی که یا قزینه‌ی لفظی است، مانند: قول یعقوب بن سفیان که می گوید:« ضعيف الحديث و هو ثقه صدوق»:

(حدیثش ضعیف است، او ثقه و صدوق است). و مثالهایی که بیشتر ذکر کردیم که یا بصورت حالیه نقل شده یا با استدلال به کلمه ای دیگر از گوینده‌اش می توانیم تشخیص دهیم که واژه‌ی ثقه است؟، به معنای اصلیش استعمال نشده است، همانطور که در مسئله‌ی هفتم به نقل از لسان المیزان و غیره، یادآور شدیم، بویژه زمانی که آنها بیشتر باشد) و نیز شبیه اینها را در ص/۲۶۲ التنکیل می گوید:«وجود دلیل بر اطلاق برخی در برخی موارد حکمه ثقه است همانطور که بیشتر مثالهایی ذکر کردم، جایز نیست واژه‌ی ثقه است را حمل بر معنای مورد نظر، در جایی کنیم که دلیل بر آن نیست»

۱۰- ابوالولید باجی در «التعدیل و التجریح» (۲۸۳/۱-۲۸۸) گوید:

باید دانست که گاهیتعدیل کننده می گوید: فلانی ثقه است، در حالی که قصد او این نیست که آن فرد از کسانی است که حدیثش حجت است و می گوید:«فلانی ایرادی ندارد» در حالی که هدفش این است که حدیث آن راویی حجت است، این بر حسب ماهیت راوی و شیوه‌ی سوال از ناقد است، گاهی از مردی که در دینداریش با فضیلت است صاحب فضل و بزرگواریست و در حدیث متوسط است، سوال می‌شود، در نتیجه هم قرین با ضعفا قرار می گیرد، گفته می‌شود درباره‌ی فلانی و فلانی چه می گویی؟ می گوید: فلانی ثقه است، هدفش این است که راویی مورد وثوق از راویانی که هم قرین او هستند نیست و او افزون از دیگران ثقه است، و گاهی به صورتی دیگر از تعدیل کننده سوال می‌شود و

می گوید: ایرادی ندارد و وقتی گفته می‌شود، آیا ثقه است؟ می گوید: ثقه فردی غیر از این است سپس باجی در ذکر مثالها و استدلال بحث را به درازا کشیده تا جایی که می گوید:«همه‌ی اینها دلالت بر این دارد که الفاظ و واژه‌های آنان در این‌باره براساس سوالات بوده که از آنان می‌شده است و بر حسب الفاظ سوالها مختلف و متفاوت است و با توجه به نسبت دادن پاسخ مسول دهنده برخی را به برخی، الفاظ و واژه‌های بکار رفته است».

سپس باجی می گوید:« بسی اوقات حکم به خرح یک فرد به معنایی داده می‌شود که اگر همان معنا در کسی دیگر یافت شود، بدلیل شهرت در بزرگواری و علم، مجروح نمی‌شود، در حالی که احتمال دارد حالش مثل همان فرد مجروح باشد.» و سپس مثالی بر این مورد ذکر کرده و این مبحث سودمندش را اینگونه به پایان تمام کرده رساند،:« بنا بر این اسباب جرح و تعدیل حمل بر فهمی می‌شود که از اقوال و اهداف رجال شناسان، بدست می‌آید و این امکان ندارد مگر برای آنانی که در این علم و فن تخصص دارند، ولی کسانی که تخصصی ندارند و از احوال محدثین بی‌خبر و فقط به ظاهر الفاظ علمای جرح و تعدیل توجه می کنند و ظاهر الفاظ را معتبر می‌دانند، واژه‌ها و الفاظ این فن را به معنای کاربردی و اصلی‌شان به کار برند و معتبر بدانند، تنها کاری که می‌توانند بکنند این است که از ظاهر الفاظ و واژه‌ها پیروی می کنند و در هنگام اختلاف علماء و عبارتهایشان به بن بست می‌رسند و ناچار باید سرگردان و حیران شوند، و الله الموفقللصواب برحمته».

از مثالهایی که باجی در این موضوع —که از او نقل کردیم- ذکر کرده، خلاصه‌ی پاسخ عبدالرحمن بن مهدی درباره‌ی ابوخلده است که ابن ابی حاتم آن را در «الجرح و التعدیل ۳۷/۱/۱» ذکر کرده[۱]علامه معلمی در التنکیل (۲۶۱-۲۶۲) این پاسخ را به نقد کشیده و نکته‌هایی ذکر کرده است: اصل داستان به صورت بوده که ابن مهدی داشت حدیث نقل می‌کرد که گفت: او صدوق و مأمون بوده، ثقه سفیان و شعبه است. چنان به نظر می‌رسد که سوال کننده کلمه‌ی «ثقه» را بالحنی بزرگ نمایی و مهم به کار برده و دستش را بلند کرده و چنان محکم به کار برده که برداشتابن مهدی از نحوه‌ی سوالش این بوده که هدف او بالاترین درجه‌ی توثیق است لذا پاسخش را مطابق با نحوه سوال داده است.

و منظور از اینکه ابن مهدی گفته: شعبه و سفیان ثقه‌اند، این است که ثقه به مفهوم کامل و بالاترین درجه‌اش، این دو نفر هستند؛ لذا اگر به کسانی که در توثیق از شعبه و سفیان پاینترند، به همان مفهوم معروف گفته شود ثقه است، ایرادی ندارد. شبیه همین مفهوم از امام احمد نیز نقل شده، مروزی گوید:«به احمد بن حنبل گفتم: آیا عبدالوهاب بن عطاء ثقه است، گفت: چه می گویی؟ ثقه فقط یحیی القطان است». در حالی که صدها راوی توسط امام احمد مورد وثوق واقع شده

---

[۱]. ابن ابی حاتم گوید: حدثنا ابی ناعنه عبدالرحمن بن عبدالاصبهانی الزهری قال سمعت عبدالرحمن بن مهدی —و قیل له: ابو خلده ثقه؟– فقال: کان صدوقا و کان مأمونا، الثقه سفیان و شعبه. الکفایه خطیب/۲۲

که ازین سخن امام احمد متوجه می‌شویم آنها در توثیق از یحیی القطان خیلی پائنترند.

۱۱- یکی دیگر از الفاظ جرح و تعدیل این است که می گویند: فلانی «صالح الحدیث» است و ابن ابی حاتم در (۳۷/۱/۱) الجرح و التعدیل این اصطلاح را ذکر کرده و ابن صلاح در ص/۱۱۲ علوم الحدیث و عراقی در (۵/۲)الفیه‌اش و سخاوی در (۳۶۵/۱) فتح المغیث و نووی در تقریب و سیوطی در (۳۴۱/۱-۳۴۵) التدریب و غیره ... با او موافقت کرده‌اند و گفته‌اند این اصلاح از دیدگاه ابن ابی حاتم از الفاظ تعدیل است، لیکن شیخ آلبانی معتقد است، حقیقت چیزی دیگر است، ایشان در (۱۱۲/۳) سلسله الضعیفه در تخریج حدیث (۱۰۳۱) می گوید:«هر چند بیشتر محدثین گفته‌اند «صالح»[۱]از دیدگاه ابن ابی حاتم توثیق است، امّا اگر به اصطلاح خود ابن ابی حاتم دقت و توجه شود، روشن می‌شود که اینگونه نیست، پسرش در جلد اوّل الجرح و التعدیل/۳۷ ــــدر این جا مراقب راویان از دیدگاه ابن خاتم را آورده و می گوید:«این سخن و دیدگاه ابن ابی حاتم است که: اصطلاح «صالح الحدیث» از دیدگاه او مانند: «این الحدیث» حدیثش برای اعتبار و شواهد نوشته می‌شود.از دیدگاه محدثین است، معنای این سخن پسر ابی حاتم این است که این واژه از الفاظ جرح است نه تعدیل. بر خلاف سیوطی که در التدریب (۲۳۳-۲۳۴) این را از الفاظ تعدیل دانسته، در ادامه می گوید: بنابراین نام ابی حاتم

[۱].ابن حجر گوید:«صالح» با «صالح الحدیث» فرق دارد.

نیز از لیست کسانی که عتبه بن ابی حکیم را توثیق کرده‌اند برداشته شد در لیست تضیف کننده گان قرار گرفت

۱۲- بین اصطلاحات:« لا باس به»، «ار جوانه لا بأس به»و « لا أعلم به بأسا»فرقهایی وجود دارد: ابن ابی حاتم می گوید:عبارت«لا بأس به» از دیدگاه محدثین به منزله‌ی اصطلاح «صدوق» است

از نگاه درجه، بعد از رتبه‌ی ثقه است، قرار دادو کسانی که در اینمورد از ابن ابی حاتم پیروی کرده‌اند عبارتند از: ابن صلاح، ذهبی، عراقی، عسقلانی، سخاوی و سیوطی.

امّا اصطلاح:«أرجوأنه لا بأس به» در تعدیل بعد از اصطلاح:«لا بأس به» قرار دارد کسان دیگر از محدثین فرق دارد و این ظاهر است چون خبر از امید بر عدم چیزی قطعی بودن آن کمترین است.

عراقی در (۶/۲) شرح ألفیه می گوید: اصطلاح :«أرجوأنه لا بأس به» شبیه عبارت:«ما أعلم به بأسا» است یا مورد اول بالاتر است چون لازمه‌ی نداشتن علم، حصول امیدیست. بنابراین روشن می‌شود که اصطلاح «لا اعلم به باسا» به تضعیف نزدیکتر است.

البته ناگفته نماند که: پس از تأمل روشن می‌شو که نباید آنچه ذکر کردیم بصورت مطلق باشد. چون وقتی از نقد کننده‌ی آگاه بپرسن فلان راوی چگونه است و او آن را به خوبی شناخته و از کاملا از احوالش آگاه باشد و در موردش

بگوید:«لا اعلم به باسا« چه بسا که در چنین وضعیتی، این سخن نقد کننده از اصطلاح :«أرجوأنه لا بأس به» در توثیق محکمتر و بالاتر است.«والله اعلم»

۱۳- اصطلاح «ارجوانه لا باس به» از ابن عدی با جمهور مخالف است در پاورقی‌اش بر الفوائد المجموعه/۴۵۹ در نقد قول سیوطی که در خصوص یکی از راویان گفته است:«واه جدا» و ابن عدی او را توثیق کرده و گفته:«أرجوأنه لا بأس به» می گوید:«این توثیق نیست جون ابن عدی منکرات ایت راوی را بر شمرده و سپس می گوید:«أرجوأنه لا بأس به» یعنی: امیدواریم به قصد دروغ گفتن ایرادی نداشته باشد. یعنی امیدواریم ایرادش این نباشد که قصدا دروغ گفته باشد).

و نیز معلمی در پاورقی‌اش بر کتاب مذکور/۳۵ می‌نویسد:

« در جاهای متعددی مشاهده کرده ابن عدی اصطلاح:«ارجوانه لا باس به» را به کار برده که ایجاب می کند مقصودش از این اصطلاح این است که :«ارجوانه لا یعتمد الکذب» و معلمی می گوید: یکی از مواردی که ابن عدی این اصطلاح را به مفهوم مذکور به کار برده موردی است که در خصوص یوسف بن منکدر پس از ذکر احادیثش که عموم آنها قابلیت متابعت را ندارند».

شیخ آلبانی در السلسله الضعیفه (۱۱۲/۳)در تخریج حدیث (۱۰۳۱) می گوید:«و آنگهی این که ابن عدی می گوید:«ارجوانه لا باس به» از اصطلاحات توثیق نیست حتی اگر بپذیریم از اصطلاحات تعدیل کمترین درجه‌ی تعدیل و یا اولین درجه‌ی جرح است، مانند اصطلاح «ما اعلم به باس» ، رجوع شود به التدریب/۲۳۴

۱۴-معنای «لاباس به »ازدیدگاه ابن معین ضعیف است:

خطیب در الکفایه/۲۲ از احمدبن أبی خثیمه روایت می کند که به یحیی بن معین گفتم: تو می گویی «فلان لیس به باس و فلان ضعیف»: (فلانی ایرادی ندارد و فلانی ضعیف است). چرا؟ گفت هر گاه گفتم «فلان لابأس به» ثقه است و هر گاه گفتم «ضعیف» بدان که ثقه نیست و حدیثش نوشته نمی‌شود.

عراقی در شرح الفیه الحدیث/۷-۸ می‌نویسد:

«به نظر من این که از قول ابن معین می گویند: گفته «لیس به بأس» مانند: این است که بگویم ثقه است به این معنا نیست که هر دو اصطلاح یکی هستند، چون فقط او گفته در خصوص هرکس این را گفتم، ثقه است و ثقه درجاتی دارد. لذا تعبیر ثقه است از اصطلاح ایرادی ندارد بالاتر است هر چند در مطلق توثیق مشترکند. و سخن دحیم با ابن معین موافق است، چون ابوزرعه دمشقی گوید: به عبدالرحمن بن ابراهیم گفتم: در باره‌ی علی بن حوشب فزاری چه می گویی؟ گفت: ایرادی ندارد. گوید: گفتم چرا نمی گویی ثقه است؟ در حالی که چیزی جز خیر از او نمی‌دانیم، گوید: به تو گفتم که ثقه است. (یعنی: ایرادی ندارد را به معنای ثقه است، بکار برده است).

۱۵-در خصوص معنای این که ابن معین می گوید: «لیس بشئ»: (چیزی نیست)

حافظ در زندگی نامه‌ی عبدالعزیز بن مختار بصری در مقدمه‌ی فتح الباری/۵۹۰ می‌نویسد:

«ابن معین او را در روایت ابن جنید و غیره... تو ثیق کرده و در روایت ابن ابی خیثمه در بارهٔی او می‌گوید: «لیس بشیء» اما من می گویم گروهی او را حجت دانسته‌اند. و ابن قطان فأسی می گوید: «منظور ابن معین در برخی روایات از اصطلاح «لیس بشیء» این است که احادیث او بسیار کم است».

علما می گویند: زمانی «لیس بشیء» بر قلت احادیث راوی دلالت دارد که احادیثش بسیار کم و منکر و باطل نباشد. چون زمانی که احادیث راوی کم باشد و ابن معین بگوید: «لیس بشیء» و احادیثش منکر باطل باشد در این حالت احتمال دارد که منظورش از این اصطلاح تضعیف راوی بخاطر همین روایات باشد، بخصوص زمانی که او این اصطلاح را به قصد تضعیف بکار برده باشد. همانطور که در زندگینامهٔی خالدبن أیوب بصری در الجرح و التعدیل و لسان المیزان و دیگر منابع بچشم می‌خورد.[1]

************************************



[1]. ر.ک. الرفع و التکمیل/۱۵۳-۱۵۴